

۵۶۳
۲۱

نواای افسر دگان

تعداد ۱۰۰۰ نسخه

چاپ گلبهار یزد - شهریور ۲۵۳۶

شماره ثبت ۳ فرهنگ و هنر یزد

نواى « افسردگان »

(بخش‌کننده
لطفعلیان)

امرداد ۲۵۳۶ ش
شعبان ۱۳۹۲ ق. ۵

بیاد سید و الاتبار خوشش محضر
که هست جد کرامش موسی جعفر



سید آن علم الابرار جاهدان

نظر کرد
آن در دهان
بهر جمع و بس
مورد حمد و ثناء

ز حسن خلق و بزرگی و فضل و دانش
که گفت انداد ایشان به سر خود کیسر

از : حجة الاسلام وزیرى قدس سره

« نقل از مجموعه وزیرى »

« درخت با ثمر »

که بودش برگ و بار بشمارى	درختى در کنار جویبارى
بدست هر یکى سنگى ید و چوب	بگردش جمیع جمعی با رخ خوب
یکى میزد بشاخ دیگرش چوب	یکى میکرد شاخش را لگدکوب
که ریزد میوه‌ای از بهر ایشان	بر آن بازید سنگ از دست طفلان
که بهر خلق داری میوه و بر	بگفتم ای درخت سایه گستر
چرا اینقدر زحمت میدهند	چرا اینگونه بر سر میزنند
تو که هم میوه و هم سایه ات خوب	چرا گشتی ز طفلان سخت مضروب
خبر ده از جنایتهات من را	بگو جرم و گناه خویشان را
که شیرین میوه ام بر مرد و زن قوت	بگفتا آن درخت توت فرتوت
چرا دارم ثمر شیرین و مرغوب	گناه من از این سنگ و از این چوب
سزای میوه شیرین چنین است	گناه من همین است و همین است
لگدکوب خلایق بی ثمر نیست	درخت بی ثمر سنگش بر سر نیست

« وزیرى » گر درختى سنگسار است

بدان از میوه شیرین و بار است

ای کسه بر صورت پڑمرده ما مینگری
عنقریب است نه بینی دگر از ما اثری

مرحوم حجة الاسلام وزیر فرزند میرزا سید مهدی
وزیر رحمة الله علیه شعر فوق را روی عکسی از خود
یاد داشت و شرح زیر را هم ذیل آن نگاشته و طبق
درخواست بدوستی داده اند که برای ارائه نمونه خط و
امضای آن فقید سعید ، شرح مذکور کلیمه و چاپ شد .

در غرضه هم موقع مرگ از فقه صدر تصدیق شد در شعبه ۱۳۸۸/۱۲/۲۷
(سید محمد)

« نوای افسردگان »

مشمول بر سه بخش

بخش اول

« مقدمه »

« توجه »

چون سهواً نسخ اصلاح نشده بعضی از اشعار در اختیار چاپخانه گذارده شده از مطالعه کنندۀ محترم تقاضا دارد با مراجعه بآخر کتاب اشعار و لغات را درست نموده و سپس مطالعه فرمایند .

بسم الله الرحمن الرحيم

درگذشت شخصیت بزرگ روحانی و عالم سترك ربانی حجه الاسلام
حاج سيد علي محمد وزيري موسوی عریضی قدس سره ضایعه‌ای جبران
ناپذیر و فاجعه‌ای کم نظیر برای جهان تشیع و عالم انسانیت و دوستان
دانش و معرفت و علاقمندان ادب و فضیلت بشمار میرود و قلوب عموم
برادران ایمانی از این قضیه جریحه‌دار و سوگوار گشته و لذا جمعی از
شعراء و ادباء در باره خصال حمیده و افعال پسندیده فقید سعید اشعاری
سروده و ابراز احساسات نموده بودند اینجانب درصدد برآمد آثار گویندگان
در این باره را طبع و منتشر سازد و یا اینکه بعضی از اشعار واصله از نظر
فن شعر خالی از اشکال نبود سپاس خدای را که موفق شد این نشریه را
که منعکس کننده احساسات يك شعراء و نمایانگر تألمات عموم و گویای
بعضی از خدمات ارزنده و اقدامات مؤثر آن مرحوم میباشد در دسترس
علاقمندان قرار دهد باشد که موجب شادی و خشنودی روح بزرگ آن
معذور گشته و مورد توجه اجداد طاهریش نیز قرار گیرد

« سپاسگزاری »

ولذا بدین وسیله از کلیه دانشمندان و شعراء و ادباء و سایر ذوات محترمی که بنحوی از انحاء برای تکمیل این نشریه با سرودن اشعار و یا تهیه مقاله همکاری فرموده و یا دعوت اینجانب را برای استقبال از شعر مهر و محبت حجة الاسلام فقید پذیرفته‌اند و همچنین از جناب آقای ملک مدیر محترم روزنامه ملک و تمام کارکنان چاپخانه‌های ملک و گلبهار که برای طبع این نشریه بذل مساعدت کرده و همه امکانات خود را در اختیار اینجانب قرار داده‌اند بویژه آقای حسن گرانمایه و سید محمد باقرزاده که شبانه روز وقت خود را صرف حروف چینی نموده‌اند صمیمانه تشکر و سپاسگزاری مینماید

ضمناً این مصیبت عظمی و واقعه جانکاه را بعموم مسلمانان بویژه بازماندگان آن فقید سعید و خانواده‌های وابسته نامبرده زیر :

وزیری - قریشی - علاقبند - براری - محصل همدانی
فقیه خراسانی - افصح زاده - شکوهی - محبوبیان - فرساد
سعیدا - علومی - مستعانی - واعظی - وهاب زاده -
شیرازی زاده - گلشن - عزیزیان - جلادت - حائری -
کیانی - سید زاده - خردمند - ریاضی - امیر ریاضی
ابریشمی - مؤید علایی - رسولیان - روهنی - معنوی

بزرگپور - رستگار - دهقان - سوسوی - وثوق
 نواب رضوی - جناب زاده - نصیری - صالحی زاده
 گیاهی - کاظمینی - رفیعی - آصف وزیری - مدرسی
 گمیتان - کلانتری - نواب - کاشفی - عقیلی - حقیقت
 شرکاء - ناصری - میرزا زاده - بلور فروشان - خرمی
 شفاء الدین - رکن الدینی - انصاری - نقیب القراء بنادکی
 ضیعی - تسلیت و تعزیت میگوید .

حاج ابوالقاسم لطفعلیان

« عضو انجمن ادبی یزد (۱) »

(۱) - یزد را سه انجمن ادبی است که به ترتیب سابقه تشکیل نامبرده میشود

الف : انجمن ادبی یزد بریاست حجة الاسلام آقای عالمی (مصصام)

ب : انجمن ادبی کتابخانه وزیری که با اقدام حجة الاسلام وزیری

قدس سره تشکیل شده

ج : انجمن ادبی اداره کل فرهنگ و هنر که در حال حاضر ریاست آن

بعهد آقا باقر دهقان میباشد

بقلم آقای سید ضیاء قریشی
(دبیر انجمن ادبی کتابخانه وزیری)

بسم الله الرحمن الرحيم

الناس موتی و اهل العلم احياء

بگو بخضر که جز مرگ دوستان دیدن
چه بهره‌ای تو از این عمر جاودان دیدی

کو آنکسی که سرانجام در خاک تیره نغنوده ؟ و کجا است آن آوای
که فرجامش بخاموشی نگراید ؟

کل نفس ذائقة الموت

هر که باشی و بهر جا برسی آخرین منزل هستی این است
مسلم است دانشمندان پس از آنکه چهره در نقاب خاک کشیدند
حیات دیگری را که بمراتب برتر و کاملتر است آغاز میکنند .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

با اینکه زندگی همه افراد بهر گز منتهی میگردد مرگ احباء و فرقت
یاران بسیار سخت و ناگوار است .

يقولون ان الموت صعب وانما مفارقة الاحباب والله اصعب

شدت وضعف این دشواری بارزش شخصیت در گذشتگان بستگی دارد.
ارزش وجودی و درجه شخصیت هر کس بنحوه صرف عمر و تلاشی
که برای تحصیل علم ، کسب فضیلت ، اعتلای روح ، تأمین سعادت خویش

و اهتمامی که برای رفاه اجتماع بعمل آورده سنجیده میشود بهر اندازه جامعه از وجود فردی استفاده و استفاضه مادی و معنوی بیشتری داشته باشد ارج و مقام چنین فردی در بین افراد آن جامعه برتر و بالاتر خواهد بود و فقدان او هم تأثر و تألم شدیدتری را ایجاد میکند .

گرچه از هر ماتی خیزد غمی فرق دارد ماتی با ماتی .

حجة الاسلام **حاج سیدعلیمحمدوزیری** قدس سره (۱) وجودی پرارزش بود بعد از سید جلیل‌القدر مرحوم سید رکن‌الدین که حدود هشتصد سال پیش میزیسته تاکنون دامن دهر کمتر نظیر **وزیری** را پرورش داده و بعید است مادر گیتی در قرون و اعصار متمادی آتی نیز چنین فرزندی را با اجتماع تحویل دهد .

وی تمام مدت عمر پرخیر و برکت خود را در راه کسب علم و دانش، ترویج قرآن، تبلیغ دین، مبارزه با معاندین، تعظیم شعائر مذهبی، توسعه فرهنگ، نشر معارف اسلامی، رفاه و آسایش جامعه، دستگیری بینوایان و مستمندان، گره‌گشائی و معاضدت در حل مشکلات هموعان صرف میکرد و شمعی بود که برای پرتو افکنی و نور افشائی جامعه میسوخت، ادامه زندگی را برای خدمت بخلق و جلب رضای خالق میخواست این زمزمه را کرا را از وی شنیده‌ایم که :

روزی که شادمان نشود خاطری ز من آن روز من ز زندگی خود مکدرم
دوستان و برادران ایمانی مکرر ایات زیر را :

تا توانی بجهان خدمت محتاجان کن بدمی، یا درمی، یا قلمی یا قدمی
و یا :

اثر گذار اگر عمر جاودان خواهی که زندگانی هر کس بقدر آثار است

(۱). ولادت ۱۲۷۴ وفات ۱۳۵۶ شمسی هجری

و نیز :

هنر آن نیست که با درکشی از خدمت خلق

دستی از مردم افتاده گرفتن هنر است

از آن فقید سعید شنیده‌اند و از ایمان کامل و عقیده راسخ وی در عمل کردن بمضامین فوق آگاهی دارند او عاشق تبلیغ دین ، حفظ قرآن و خدمت بخلق بود و هر کس را هم که احتمال میداد در این امور منشاء اندک خدمتی باشد بجان تقویت میکرد و فدائی بود او غمخوار مردم و شریک آلام و مصائب آنان بود در خدمت بخلق از هیچ کوشش و فداکاری دریغ نداشت و خاطری را در تمام مدت عمرش نیاززد و بدین نمط قلوب عموم مردم را بخود جلب و احترام فوق العاده‌ای کسب نمود ، این بیت را از آن مرحوم شنیدم و مصداق آنهم تنها خود او بود :

بسکه من از مهر ورزی دوست دار مردم

هر که دندان میکشد من درد دندان میکشم

وی دانشمند و ادیبی گرانمایه و دانش پروری ارزنده بود در سرودن شعر نیز ذوق و قریحه داشت نظمش هم چون گفتار نغز و بیانات پر مغزش خالی از لطف نبود همچنانکه هم خود را مصرف خدمت خلق مینمود اشعارش را نیز در زمینه ارشاد و هدایت و استحکام مبانی دین و تهذیب اخلاق میسرود چنانکه در باره احسان بخلق گوید :

هیچ نبردم حسد بمردم دنیا

جز بکسی کو گرفت کشور دلها

کشور دلها همی شود بتو تسخیر

لشکر احسان اگر کنی تو مهیا

فرد صاحب تمیز یزدی و غیر یزدی نیست که لحظه‌ای با او دمساز گشته و از او بیانات دلنشین و سخنان نمکین وی لذت نبرده و استفاده‌ای

نکرده و یا درسی اخلاقی ، اجتماعی ، دینی ، علمی و ادبی از وی نگرفته باشد .

شخصیتی بود در تمام خصوصیات اخلاقی و صفات انسانی استثنائی در صفا و وفا ، ذوق و سلیقه ، ابتکار و بصیرت ، کاردانی و لیاقت امانت و صداقت ، رافت و شرافت ، محبت و صمیمیت ، دوستی و رفاقت شهامت و شجاعت ، مهر و عطوفت ، همت و فتوت ، حسن نیت و خلوص عقیدت نقوی و فضیلت و مردانگی و انسانیت کم نظیر بود .
عالمی بود عامل ، واعظی متعظ ، خطیبی توانا و در راه دین مجاهدی فداکار .

صرف نظر از موفقیت‌هایی که برای ارشاد و راهنمایی جامعه بسوی سعادت و نیکبختی دارین و ترویج دین و تبلیغ قرآن و تشکیل مجالس مذهبی و ارادت ورزی خاص بر رسول خدا (ص) و ائمه هدی (ع) داشت و گذشته از اجازاتی که از طرف مراجع بزرگ عالم تشیع چون حضرت آیه الله العظمی بروجردی و حضرت آیه الله العظمی سید عبدالهادی شیرازی و حضرت آیه الله العظمی حکیم و حضرت آیه الله العظمی شاهرودی و حضرت آیه الله العظمی خوانساری و حضرت آیه الله العظمی میلانی نورالله مضجعهم و همچنین حضرت آیه الله العظمی آقای خوئی متع الله المسلمین بطول بقائه بایشان داده شده و نیز مجالس ترحیم متعددی که از طرف مراجع بزرگ و آیات عظام در بلاد مختلف از جمله نجف و قم و مشهد و تهران منعقد گردیده که معرف شخصیت و الای این روحانی عالیقدر و موید اثرات برجسته وجودی مرحوم مغفور میباشد خدمات ارزنده و اثرات برارنده ای از **وزیری** مشاهده و بجای مانده که در اعلامیه های منتشره از طرف طبقات مختلف مردم و مقالات روزنامه های سراسری بقلم نویسندگان دانشمند یا ضمن تشییع بی نظیر و در صدها مجالس ترحیم کم نظیر بوسیله خطباء و وعاظ گرام عنوان گردیده و یا شعرا و ادباء به نظم آورده اند که

از آنجمله میتوان علاوه بر آنچه قبلاً اشاره شد بطور نمونه اقدامات زیر را یاد آور گشت .

تبلیغ فضیلت نماز جمعه و دعوت عموم بشرکت و ازدحام برای نماز مذکور که شکوه خاص و عظمت کم نظیری یافت .

تجدید حیات و تأسیس مجدد **حوزه علمیه** در یزد ، تشکیل **هیئت حامیان** تعمیر و مرمت و احیاء مسجد جامع کبیر و بساطت باستانی و اسلامی این شهر، تعمیر و تأسیس **مساجد و تکایا** در شهرهای مختلف ، گردآوری کتب نفیسه و عتیقه بسیار و تخصیص آنها برای تأسیس **کتابخانه بزرگ وزیری یزد** و وقف آن بر آستان ملائک پاسبان **سلطان سیر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا** علیه آلاف التحیه والثناء . ایجاد و تکمیل مدارس اسلامی بسیار مؤثر و نمونه تشکیل **انجمن ادبی کتابخانه وزیری** مرکب از شعراء و ادباء و دبیران محترم و برجسته ادبیات استان یزد در جهت ادب پروری و برتر از همه مبارزه با معاندین دین و اقدامات تبه کارانه آنان .

تعطیل عمومی و ازدحام بی سابقه مردم در تشییع جنازه و تألمی که توأم با ریزش اشک از طرف عموم طبقات ابراز گشت خودگویای از دست رفتن شخصیتی ممتاز و معرف نفوذ معنوی آن مرحوم بود .

مرگش چون فعالیت او در دوران حیات موجب ترویج و تجلیل مقام روحانیت و خادمین صدیق دیانت گشت و در تعظیم شعائر مذهبی مؤثر افتاد .

در گذشت وی ضایعه ای جبران ناپذیر و فاجعه ای کم نظیر برای جهان اسلام و تشیع و عاشقان مودت و انسانیت گردید .

وزیری تنها به خانواده و جامعه یزدی تعلق نداشت همه انسانها و دوستان تقوی و فضیلت و طالبان دانش و معرفت از درگذشت وی متألم و متأثر و گریان و نالانند و بیکدیگر تسلیت و تعزیت گو میباشند . به تحریر و تقریر و کلام و بیان کجا شرح هجر تو گفتن توان



آقای حاج ابوالقاسم لطفعلیان متخلص به لطف که اشعار و اقداماتشان در تجلیل از مقام روحانیت خالی از لطف نیست تصمیم به چاپ و انتشار اشعاری گرفته‌اند که بوسیله فحول ادباء و شعراء یزد و اکثر گویندگان معاصرین شهر مروده شده و مبین احساسات پاک آنان نسبت به فقید سعید و گویای خدمات گرانبهای آن مرحوم میباشد و در عین حال یادآور نام شعرای معاصر یزد نیز خواهد بود .

بدین مناسبت ایشان از اینجانب خواسته‌اند خدمات ارزنده فقید سعید را برشته تحریر درآورم از آنجا که قلم ناتوان این ذره عاجز است از اینکه بتواند در زمینه شخصیت برجسته و خدمات ارزنده آن مرحوم مطلبی را رقم کند و قادر نیست حق کلام را ادا نماید قبول این دعوت بسیار دشوار و ناگوار بود لیکن با صرار ایشان بر آن شد که با همه شدت تأثر و تألم روحی شرح فوق که عاری از اغراق و گزاف و سندی غرور انگیز برای جامعه یزدیست برشته تحریر درآورد تا مردمی از مایسر بلاد که با فقید سعید آشنائی ندارند و همچنین نسل‌های آتی با این شخصیت والا و افتخار آمیز آشنائی حاصل کنند زیرا مردم یزد و بسیاری از صاحب‌دلان مقیم سایر بلاد را که خود بخصوصیات اخلاقی و زندگی آن مرحوم واقفند نیازی بشرح تاریخ زندگی و سجایای اخلاقی آن مغفور نیست با اینهمه چون خامه شکسته این ناچیر مصون از لغزش و خالی از خطا نخواهد بود انتظار دارد مطالعه کنندگان در آن بدیده عفو و اعماض بنگرند . **و عین الرضا عن کل عیب کليلة**

یزد : ۲۰ خرداد ۲۵۳۶

۲۲ جمادی الثانیه ۱۳۹۷

بقلم دانشمند محترم آقای فرهمند

(دبیر ادبیات)

بسمه تعالی

درمیان هزاران نفر از افراد جامعه معدودی اشخاص برجسته و فداکار و کسانیکه خدای بزرگ نهاد پاک در آنها بودیعت نهاده است پیدا میشوند که مردم را به راه سعادت سوق داده و باعث افتخار شهر و کشور خود میگردند این شخصیتهای ممتاز از نظر فکروهدف باهم متفاوتند بعضی در صنعت و هنر و برخی از طریق ، رهبری و گروهی از جهت تعلیم و تربیت در رسالت خود سرآمدند .

این چنین نوابغ جزیه خواسته و منظور خود به هیچ چیزی حتی حفظ جان خود ، نمیاندیشند و از پای نمیشینند تا به هدف خود نائل گردند ، نمونه این رجال فداکار و شیفته خواستههای مقدس و عالی خود حجة الاسلام مرحوم **وزیری** بود .

وزیری در راه رسیدن بمقصد باسلاح ایمان و لطف سخن و نیروی تدبیر پیروزمندانه پیشتاز و موفق بود ایجاد کتابخانه ای چنین باشکوه چه از دید کمی و چه از نظر کیفی کارساده و آسانی نیست . مرحوم **وزیری** برای تحصیل هر یک از این کتابها از درخواست و تقاضا ابائی نداشت و در هر برخورد به عناوینی ، متناسب باروحیه طرف کتابی طلب میکرد و به آن دست مییافت ، بویژه از مولفان کتب و استادان ، به خواسته خود بهتر می رسید . امور خیری که زیر نظر آن مرحوم صورت میگرفت بانظارت

کامل و پشتکار مداوم در باره جزئی ترین روی دادها تحقیق میکرد و از هیچگونه یاری و مساعدت دریغ نمیداشت ، مدارسى که با ابتکار آن سعید فقید اداره میشد همکاری با معلمان و مصاحبت با دانش آموزان و رفع نواقص و تأمین خواسته های آنها از سیرت پسندیده او بود ، معلمان را در امر ازدواج با کمکهای مالی تشویق میکرد ، در اعیاد بزرگ به کلیه دانش آموزان هدیه ای میداد ، همیشه تبسمی بر لب و غالباً پاسخ بر پرسشها و یا مقصود خود را با اشعاری نغز یا سخنانی لطیف بالبدیهه اظهار میداشت اگر بخواهیم اقدامات گرانقدر آن مرحوم را در تعمیر و تزیین مسجد جامع که سمبل عالی آثار عتیقه ایران است سخن گوئیم (مثنوی هفادمین کاغذ شود) امروز هر مسافر یا جهانگردی که به یزد میآید از این مسجد و کتابخانه وزیری دیدن می کنند و از باقیات صالحات آن روحانی نمونه به چشم اعجاب می نگرد و به روان پاک او درود میفرستند اگر روزی بخواهند شرح حال این روحانی جلیل القدر را مستوفی بنویسند صدها اقدامات نیک او را از قبیل تشکیل انجمن های دینی - ادبی و حتی ترك سیگار و اعتیادهای ناروا و ایجاد جمعیت حامیان مسجد را باید اضافه کنند تاحق مطلب ادا گردد ،

از دست رفتن چنین گوهر تابناك و مشعل هدایتی همه را افسرده و داغدار کرده است برخی تأثر خود را با سخن نثر و بعضی با نظم ابراز میدارند از آنجمله آقای حاج ابوالقاسم حاج لطفعلیان که در زمره محبان علماء و روحانیان و دارای طبعی سرشار از لطف خدادادی میباشد باندازه وسع و توان خود اشعاری سروده ارادت و علاقه خود را نسبت به این خدمتگزار عظیم الشان مأسوف علیه نشان داده اند و اگر هر فردی اینگونه حس سپاسگزاری و حق شناسی داشته باشد میتواند گفت چنین جامعه و ملتی نسبت بر رجال نیکوکار و سازنده خود قدردان است .

(نقش ایمان در زندگی)

زندگی چون دریائی است وسیع و پهناور و وجود ما انسانها همچون زورقها و کشتیهای کوچکی است که بر فراز آب در حرکت است ، وضع دریا همیشه یکسان و یکنواخت نیست گاهی هوای دریا طوفانی شده و امواجی سهمگین کشتی را محاصره میکند و سر نشینان خود را به مرگ تهدید میکنند از این روی (ناخدا لنگر میاندازد) یعنی جسم منگین را به بدنه کشتی می بندد و آنرا در اعماق آبها رها میسازد تا تعادل طبیعی کشتی را حفظ کرده در کام دریا فرو نرود، پس انسانی هم که در این دنیای آشفته چون پرنده در مسیر تند باد حوادث قرار گرفته و مشکلات زندگی از هر جهت او را احاطه کرده است بیش از هر چیز احتیاج به تکیه گاه روحی دارد ولی آیا روح سرگردان و وحشت زده انسان را پناهگاهی نیست .

آیا میتوان روح طوفان زده را بوسیله ای آرامش بخشید، یا باید او را در وادی تجر و اضطراب بخود وا گذاشت؟ بلی چه باید کرد ؟

این سؤالی است که در جامه انسانهای عصر ما تقریباً بی جواب مانده است لذا گروهی برای فراموش کردن رنج زندگی به مواد مخدر ، هروئین ، حشیش ، سیگار ماری جو و آنا پناه میبرند و جمعی دیگر به دنیای هیپی گری و بی بند و باری و لجام گسیختگی می گروند ، و اندیشمندان دلسوز اجتماع هم با بحث و تحقیق درباره روانکاو و انحرافات روحی و

اخلاقی بشر داد سخن میزنند ولی متأسفانه نتیجه بخش نیست اما اسلام در این زمینه تنها پناهگاه روح بشر را ایمان بخدا معرفی میکند (الا بذكر الله تطمئن القلوب) تنها با یاد خدا دلها را آرامش می بخشد و برای ترویج و تقویت ایمان مراکزی را به جامعه مسلمین اختصاص داده است که میتوان آن مراکز را (آثار تمدن پر شکوه يك ملت دانست).

اول مسجد: که در صدر اسلام نه تنها عبادتگاه بشمار میرفت بلکه مسجد مرکز تبلیغات احکام دینی و وسیله پیشبرد هدفهای مقدس اسلامی بود.

مسجد: کانون تربیت و محیط آموزش و پرورش توده مسلمانان بشمار میرفت.

مسجد: درس وفا و محبت، مساوات و برابری، اخوت و برادری، جانبازی و فداری را بمؤمنین تعلیم میداد.

مسجد: دادگاه قضائی بود

مسجد: مجلس شورای دینی بود پیغمبر در مسجد روح ارتش اسلامی را تقویت میکرد بسیج میداد و بمیدان میفرستاد. خلاصه سازنده زیربنای شخصیتهای روحی و فکری انسانها در آن عصر مسجد بود

دوم - مؤسسات علمیه و مدارس که بر اساس پرورش روح و فکر اجتماع تشکیل شود.

سوم - کتابخانه که جانهای تشنه را از علم سیراب سازد و نشئه فیض بخشش روح را به اوج ملکوت پرواز دهد و رشته افکار را هردم به میروگشت در معارف دینی و اخلاقی ارتباط دهد و از این نظر است که عموم مردم یزد از روح مرحوم حجة الاسلام آقای **وزیری** تجلیل بعمل آورده تقدیس کردند چرا که این آثار شکوهمند تمدن با اراده خلل ناپذیر و تلاش پیگیر ایشان تأسیس و تعمیر یافت چون مسجد جا مع یزد که بصورت مخروبه ای در آمده و مورد تمسخر و تحقیر بیگانگان قرار

گرفته بود و-باهمت این رادمرد تجدید حیات یافته-وهم اکنون مجالس دینی در آن مسجد برگزار میشود که اجتماع نماز جمعه آن نموداری از عظمت و هماهنگی دوران گذشته اسلام است ، و همچنین کتابخانه وزیری که در جوار آن مسجد قرار گرفته و بر جلال و شکوهش می افزاید و نمودی از دین و دانش را در نظرها مجسم میسازد و این کتابخانه نیز از آثار پر ارج آن مرحوم بشمار میرود چراکه از نظر داشتن کتابهای نفیس علمی و خطی و خصوصیتی میتوان آنرا در ردیف کتابخانههای معروف و ممتاز مملکت قلمداد کرد .

همچنین تأسیس دبستان و دبیرستانی بر اساس و فضیلت . انتخاب مربی و دبیر و معلم با حس مسئولیت اجرای برنامه تحصیلی با حفظ شئون دینی ، پیشرفت امور فرهنگی با رعایت جنبه های اخلاقی گسترش روح نونهالان آمیخته با صفا و محبت آشنا شدن بروح اخلاق از روی راستی و صداقت .

در خاتمه از آقای حاج ابوالقاسم حاج لطفعلیان سپاسگزاریم که با احساسات پر شور مذهبی خود در رحلت بزرگان دین با سرودن اشعار و تنظیم مقالات و نشریات وسیله شادی روح آن بزرگان را فراهم میسازد و از این روی بیش از پیش توفیق ایشانرا از خدای بزرگ می طلبیم .

اقدام آقای حاج لطفعلیان یزدی در خور تمجید و ستایش است

در دنیای وانفسای امروز که عواطف انسانی تهدید بزوال میشود ، در جهانی که ماشین همه چیز را تحت الشعاع خود قرار داده ، در عصریکه هر کس مستغرق در کارهای مربوط بخود است و فرصت سرخاراندن برایش نیست ، در زمانیکه تلاش همگان در جهت مادیات دور میزند و خلاصه در شرایطیکه زندگی رنگ دیگر و حال و هوای متغیری بخود گرفته است ، فردی از افراد دیار ما دست به انجام کاری زده است که از هر حیث و هر جهت قابل تمجید و در خور سپاس و تشکر است و در عین حال موجب بهت و حیرت چراکه توفیق انجام بعضی از کارها نصیب همه کس نمیشود آقای حاج ابوالقاسم حاج لطفعلیان یزدی که دارای طبعی لطیف و ذوقی سرشار هستند اخیراً اقدام به تهیه و انتشار مجموعه ای از اشعار شعرای نامدار و نویسندگان بنام یزدی نموده اند که حاوی سلسله اشعار و مقالاتی پیرامون فضائل و مکارم و مناقب بزرگ مرد دیار ما مرحوم حجة الاسلام والمسلمین (وزیری) است، همان شخصیت نادری که همه کس در عزایش نشست بر مزارش اشک ریخت و در مرگ حزن انگیزش مویه کرد ، براستی که فقدان وزیری مصیبتی بود عظیم چراکه ما والاترین وزنه اسلامی خود را از دست دادیم ، با رفتن این روحانی بلند مرتبه دنیای اسلام بسوك نشست ، بیجهت نیست که (آذری طوسی) سروده است :

روزها باید که تا گردون گردان یکشبی
عاشقی را وصل بخشد یا غریبی را وطن
هفته‌ها باید که تا یکمشت پشم از پشت میش
زاهدی را خرقه‌گردد یا حماری را رسن
ماهها باید که تا يك پنبه‌دانه ز آب و گل
شاهدی را حله‌گردد یا شهیدی را کفن
سالها باید که تا يك کودکی از ذات طبع
عالمی دانا شود یا شاعری شیرین سخن
عمرها باید که تا يك سنگ خارا ز آفتاب
لعل‌گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
قرنها باید که تا از لطف حق پیدا شود
با یزیدی در خراسان یا اویسی در قرن

خوب با تمهید مطالب مذکور بدرستی پیداست که اقدام بجا و
شایسته آقای لطفعلیان تا چه پایه و تا چه حد میتواند در بزرگداشت نام
نامی (وزیری) مؤثر و مفید واقع شود .

آرزو مندیم خداوند تبارك و تعالی روح پر فتوح وزیری عزیز را
غریق در رحمت‌های بیکران خود سازد ، بما نیز توفیق خدمت بخلق را
مرحمت فرماید و خدمات صادقانه آقای حاج ابوالقاسم لطفعلیان یزدی را
مقبول طبع همه دوستانان فقید سعید بنماید .

مداد العلماء افضل من دماء الشهداء

دین مقدس اسلام که دینی است فطری و جهانی و جاودانی چهارده قرن پیش کلیه امتیازات موهوم را لغو کرده است و بجای آن فقط سه موضوع مهم و اساسی و حیاتی را موجب برتری دانسته است که بهیچ وجه قابل تشکیک و تردید و تغییر نمیباشد و سعادت حقیقی جامعه را تضمین مینماید و نمونه کامل و فرد اتم در این مورد موعود کل ملل و ادیان اعلی حضرت ، صاحب الزمان حجة بن الحسن العسکری (عج) میباشند و اکنون از زبان قرآن کریم این مزایای حقیقی را بر میشماریم :

۱- ... والذین اتوا العلم درجات

۲- ... ان اکرمکم عندالله اتقیکم

۳- ... فضل الله المجاهدين على القاعدین

و فقید سعید حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج سید علیمحمد وزیری رحمه الله علیه يك عمر پیرامون این سه امتیاز قرآنی کوشید و جامعه را قولا و فعلا بدین شاهراه سعادت و عظمت ، هدایت فرمود چه نیکو موفق گردید ، عاش سعیدا و مات سعیدا او در راه این جهاد مقدس بامر حمتشان حضرت آية الله حاج شیخ احمد علومی اعلی الله مقامه الشریف مؤسس حوزه علمیه یزد صمیمانه مساعدت و همکاری نمود ، و اینک ادیب

اریب شاعر آل محمد (ص) دوستدار علم و عالم و ذراری پیغمبر خاتم (ص)
حاج ابوالقاسم لطفعلیان متخلص به (لطف) که خدای، لطف عمیش را
شامل حال ایشان بگرداند تصمیم به طبع و نشر کتابی بس ارزنده گرفته‌اند
موفقیت معظم له را در این امر خطیر و کلیه امور از قادر متعال مسئلت مینمایم

۳۶/۲/۲۵

۲۶ جمادی الاول ۹۷

بقلم آقای محمود گلوردی
عضو هیئت حامیان مسجد جامع یزد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رب اشرح لی صدری و یسر لی امری
واحلل عقده من لسانی یفقهو قولی

تاتوانی به جهان خدمت محتاجان کن
بدمی یا درمی یا قلمی یا قدمی

از دریای فضیلت اوصاف تو ای عزیز قائل از دست رفته ، محفل
ما را مجال نیست ، ذکر این مبارک آیه از کلام خدا زمزمه این شعر یادآور
گوشه از خاطره فراموش ناشدنی تو است ، خیال روی توام دیده میکند
پرخون ، هوای ز لطف توام عمر میدهد برباد ، نه در برابر چشمی نه
غایب از نظری ، نه یاد میکنی از من نه میروی از یساد ، چگونه ترا
میتوان از یاد برد و شعله های فروزان جدائیت را مهار یا خاموش نمود ،
تو به یارانت بلکه باشنایان نور می افشاندی و مهر و وفا می آموختی ولی
چه شد ، من گدا و تمنای وصل او هیهات ، مگر بخواب ببینم جمال
منظردوست ، تو آرام بخش دوستان بودی ، در جمع ما پرتو افکن ، وجودت
مملو از صفا بود ، زداینده اندوه و کدورتها ، مریدان را مرشدی راه گشا
سخنوری شیرین کلام که شهادیانت تلخیهای زندگی ما را بفراموشی میکشاند
و زنگ کدورت را از دلها میزدود ، روز و شب غصه و خون میخورم و چون
نخورم ، چون زدیدار تو دورم بیچه باشم دلشاد ، تاتو از چشم من سوخته دل
دور شدی ای بسا چشمه خونین که دل از دیده گشاد ، از بن هر مژه صد

قطره خون بیش چکید ، خون برآورد دل از دست فراق فریاد ، آه چه
 شد ای اختر گردون وفا وای ماه آسمان صفا ای منشاء همه نیکیها که
 هوای وصل معبود نمودی و جمعی در پی خود پریشان، تو که خاطری را
 نمیآزردی ، خورد و کلان را نوازش میدادی ولی خاطرها را از جدائیت
 رنجور و بی قرار نمودی . حکایت شب هجران نه آن حکایتها است ،
 که شمع زبانش بصد رساله برآید ، فرمایش مولا را تو خوب
 میدانستی که میفرمود فراق بمراتب از مرگ ناگوارتر است و تو میدانستی
 که ناله نی از جدائی چه سوزناک است ، ای گرامی سرور دوستان تو که
 خوش و با توشه فراوان در جوار معبود خود جای گزیده ای ولی درمان
 قلب ریش ما ز فراق چه داده ای شاید میباید گفت ، گوئی از صحبت ما
 نیک بتنگ آمده بود بار بر بست و بگردش نرسیدیم و برفت ، جای نه
 در میان ما بلکه در جامعه ما خالی است ولی خاطر فراموش ناشدنی تو
 سایه بر سر ما پایدار نقل هر مجلس و هر روز ورد زبان ما مردم است

می شکفتم ز طرب زانکه چو گل بر لب جوی

بر سرم سایه آن سرو سهی بالا بود

افسوس تقدیر چنین بود و جفای روزگار چنان کرد

از چنگ منش اختر بدمهر بدر بود

آری چکنم فتنه دور قمری بررد

درود بروان تابناکت ای فرزندان خلف رسول و ای مجاهد

فی سبیل الله ، درود بتوای عاشق دلباخته تقوا درود بتوای رهبر راه گشای

مکتب رسول ، درود بتوای سرباز نا آرام اسلام ، ما شهادت میدهم که

لحظه ای سلاح خود را نیفکندی و سنگر دین و تقوا را رها ننمودی و طریق

رسیدن باهدف عالیهات دمی از پا نشستی به برنامه های خدا پسندانهات

عشق میورزیدی و بخدا متکی بودی و به مبانی دین و اخلاق ایمان داشتی

و بمردم خدمت میکردی ، ، تو در دلهای مردمان غیر مسلمان هم جای

داشتی بر هر که بنگری بغمی از تو مبتلاست ، يك دل ندیده‌ام که زعشقت خراب نیست ، ما بیاد لحظات شیرین و صفا بخش دوران گذشته و باحترام روح پر فتوح تو ای قائد و پیشوای فداکار در اینجا حلقه ماتم گرفته‌ایم از خدای بزرگ استمداد میطلبیم که بما قدرت عطا فرماید که بتوانیم تحمل جدائی و فرقت تو ای جان شیرین از دست رفته را بنمائیم و از پرورگار می‌خواهیم بما توفیق دهد که از طریق مستقیمی که تو بما نمایاندی منحرف نشویم ، تا زنده‌ایم بیاری حق هدفهای تورا پی گیر باشیم ، تا لحظه مرگ تا زمانی که اگر لیاقتی باشد و بلقای پروردگار نائل و بار دیگر تو را در قرب پروردگار و در جوار سید کائنات و علی مرتضی و صدیقه کبری و سرور شهیدان و دیگر پاکان و نیکان زیارت کنیم تا آن زمان هم باآثار گرانبها و هر برکت تو می‌گیریم که هر يك بنوبه خود شاهد و گواه شخصیت بارزت میباشد و در هر گوشه‌ای از مسجد و در زوایای کتابخانه و از مجاهداتی که با تشکیل جامعه مسلمین برضد معاندین دین بعمل آوردی و در کناره‌های مدارس و در قیافه‌های نهالهای برومند فرزندان دبستان و دبیرستان و در چشمهای پر فروغ آموزگارانیکه همه یادگار تو هستند می‌خواهیم که :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

بسمه تعالی وله الحمد والصلوة على رسوله ^{عليه}

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْخَلْقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ

تطهر بنیک شاعر معاصر آقای حاج میرزا ابوالقاسم لطفعلی نارا
بسرطویل و مدتی مدید است بکده عمر است که مقدار زیاده وقت خود را
صرف مدایح یا رثاء حضرت رسول اکرم ص و عتره طاهرين است
صلوات الله عليهم اجمعين نموده و نز نسبت لعلماء عاظمين و اهل
تقوى و فضيلت ارادتی خاص و علاقه کامل ابراز داشته
و صمیمانه باندازه وسع خود اشعاری موشح معمولاً و بدمج ایشان
سروده و یا ماده تاریخی بنظم در آورده و این عمل کاشف
از ایمان و محبت و دادر نسبت بخاندان عصمت و طهارت
و پروان آنها در نظر اهل خرد و بصیرت بوده و میباشد
بنابر این انجمن سرایا تقصیر نالایق نیز از اینجست از نا مرده
سپاسگزاری و تقدیر نموده امید که از احداث طاهرین
ممدوح صله وافر و اجر کامل گیرد و حق جل و علا ایشان را
بر ایمان و عقیده خود و مودت و محبت نسبت بمعصومین
و شیعیان ایشان ثابت و دائم دارد و سعادت
دارین و برکت و صحت و لطافت طبع و شرح صدر غنی باشد

خبر جمیع الیه ترجع علیها
عفی عنه

فیه در شماره ۹۷

بخش دوم

بعضی از اشعاری که در رثاء
حجة الاسلام وزیری قدس سره
سروده شده

سلطان سلاطین

بر مدار مهر رویت گردش ایسا م یزد
میکنند از نور بر تن جامه احرام یزد
از زبان پاک و مشکین خامهات الهام یزد
رخنه بر ارکان دین و لرزه بر اندام یزد
نور از قیر تو میگیرند صبح و شام یزد
مایه تسکین درد مردم و آلام یزد
وز کلام شکرینت بود شیرین کام یزد
این بهشت عرشیان و آسمانی بام یزد
چون پدر بودی و رفتی از سر ایتم یزد
آفرین زین کار خوش آغاز و خوش فرجام یزد
قبله دلهای خاص و مقتدای عام یزد
از ریاضی خواستم آن شاعر گمنام یزد
آیت الله و زیری حجة الاسلام یزد

از: حاج سیدعلی محمد ریاضی

ای بنام جاودانت جاودانی نام یزد
قدسیان بهر طواف مکتب جاوید تو
میروند تا بام گردون روی بال موج نور
رفتی و با مرك مردی آسمانی اوفتاد
بعد از این با زورق زرین خورشید سپهر
نور ایمان و دعای خیر و تسبیح تو بود
عرشه منبر جلال و جلوه از فر تو داشت
مسجد جامع بتاییدات تو تعمیر شد
کودکان بی پدر رخت عزا پوشیده اند
رفتی اما مکتب فرخندهات جاوید ماند
خاصه زیر ظل سلطان السلاطین شاه طوس
سال تاریخ و فات حجة الاسلام را
در هزار و سیصد و پنجاه و شش گفتا (بمن)

رباعی

تاریک شد از رفتن تو محفل ما
خون است ز مرگ تو همیشه دل ما
آسان بشد از دیدن تو مشکلا
مشکل که پس از تو حل شود مثل ما

از: آقای هرنندی

« سرشکی بر مزار دوست »

دل من غیر شوره زاری نیست	گل گریبان دریدو ابر گریست
بی رخ دوستان بهشت برین	گل بچشم پر آب ماتمیان
باجه امید سوی باغ رویم	مرغ را نغمه و مروری نه
بانگ مستانه‌ای که می شنویم	آسمان تارو شهر بی تپش است
نیست دیاری اندر این وادی	شه سواران زدیده دور شدند
پهلوانان بخاک بنشستند	شیرگیران شکار گور شدند
دل به دریا چرا زنیم در آن	روزگار از میان ربود دری
تا وزیری بخاک پنهان گشت	رفت و مانند او در این دوران
یادگار گذشتگان شد محو	شهر فصل و کمال و دانش را
دل به افسون روزگار میند	سخنی آ ورم من از مسعود

« نرسد دست من به چرخ بلند »

« ورنه بگشادمیش ، بند از بند »

مردم شهر بی پدر شده‌اند	همچو مرغی شکسته پر شده‌اند
پیرو برنا و مستمند و فقیر	در غم دوست ، نوچه گر شده‌اند

خادمان کتابخانه وی
 بچه هائی که در مدارس او
 کودکانی که با سفارش وی
 دخترانی که از کف کرمش
 پسرانی که با مراقبتش
 خطبائی که از حمایت او
 خوشه چینان مکتبش کامروز
 همه از حال خویش بی خبرند
 مشت بر سر زنان و مویه کنان

چون ورق پاره در بدر شده‌اند
 دانش آموزو با هنر شده‌اند
 خطبه های علی ز بر شده‌اند
 صاحب شوهر و پسر شده‌اند
 این زمان خویشتن پدر شده‌اند
 در همه شهر مشتهر شده‌اند
 استادان نامور شده‌اند
 تا که از مرگ او خبر شده‌اند
 جمع در کوی رهگذر شده‌اند

شهر در ماتمش سیه پوش است
 آفتاب کویر خاموش است

سر بر آر از لحد ، بقا آمد
 چون سکندریه جستجوی حیات
 ذره بد رو به آفتاب نهاد
 حال از گرد ره رسیده می‌رس
 آنچه بودش به پشت سر افکند
 از سر کوی زاده زهرا
 آمدم آندم که زیر خاک شدی
 آمد آندم که لب فروبستی
 خطبه های بلیغ را سر کن
 از عرب وز عجم مثلها گوی
 داستانهای نا شنیده سرای
 پیش او عقده های دل واکن
 از کتب خانه گوی و از مسجد
 شعر های گزیده را بر خوان
 آنچه خواهد دلت بگویی، بگویی
 از وی احوال جان خسته می‌رس

یسار دیرین آشنا آمد
 در پی چشمه بقا آمد
 کاه بد سوی کهر با آمد
 که چرا آمد؟ از کجا آمد؟
 رو بسوی تو کرد نا آمد
 یعنی از مشهد رضا آمد
 ای دریغا چه نا بجا آمد
 و قتی افتادی از نوا آمد
 کز پی دیدن شما آمد
 نکته سنج سخن سرا آمد
 قصه پرداز ، در سرا آمد
 مستشار گره گشا آمد
 که چه ها بر توناروا آمد
 که خریدار شعر ها آمد
 آنکه فرموده ای بیا آمد
 ماجرای دل شکسته می‌رس

از : آقای علی باقرزاده - بقا

« راحت جان از گلزار کتاب »

به یزد امروز دارم خاطری شاد	میان گلشنی سر سبز و آباد
چه گلزاری که عاری از خزان است	چه گلزاری که بهتر از جنان است
از این گلشن مشامی تازه دارم	نشاط و وجد بی اندازه دارم
در این گلزار باشد راحت جان	نماید جلوه حقیق را نمایان
فزون از سی هزار آیات رحمان	در این گنجینه شد باقی بدوران
وزیری آن یگانه مرد زاهد	ادیب و عالم و فرد مجاهد
قریب شصت سال از عمر فانی	بایام شباب و نسو جوانی
نموده صرف این گنج گهربار	که ماند یادگار از آن نکوکار
کنون در مدخل در آرمیده	فرو بسته ز عالم هر دو دیده
ولیکن زنده باشد جاودانی	که رفته راه حق در زندگانی
کند از بانی آن کوثری یاد	که رحمت بر روان پاک او باد

از : آقای سرهنك كوثری
بازرس شاهنشاهی

« گل پاک »

وزیری خطیب شهیر معظم	که عمری ز تقوی و عصمت زدی دم
وزیری که هفتاد سال از دل و جان	مبلغ شدی بهر قرآن خاتم
وزیری که مردی وزین بود و فعال	به نشر احادیث بر خلق عالم
وزیری که چندین دبستان دینی	بپا کرده در یزد با عزم محکم
وزیری که در مدت زندگانی	بهر کار خیری ز جان بود اقدام

وزیری خطیبی که در طول عمرش
خوشا بر تو ای خفته در خاک تیره
تو رفتی و از رفتنت ای گل پاک

بغیر از خدا و رسولش نزد دم
که رفتی به نزد نبی مکرم
دل ما شده غرق اندوه و ماتم

از : آقای مداح میبدی
معاون آموزش و پرورش میمه اصفهان

« بزرگ مرد »

حاج سید علیمحمد کاو
گفت لبیک دعوت حق را
آیتی بود از عطوفت و لطف
اهل ایمان و دوستدار نبی
کرد دارالعباده را خدمت
بانی خیر بود در این شهر
هست آثار خیر او پیدا
کرد دارالعباده دار علوم
هست گنجی کتابخانه‌ی او
مردم یزد سوگوار ویند
سال فوتش ز بنده پرسیدند
از دل جمع (صبر) شد گفتم

بوزیری است شهره در ایران
شد روان سوی روضه رضوان
در صفا بود نخبه دوران
پیرو حق و حامی قرآن
سالها آن بزرگ مرد بجان
آن زعیم فقید شا دروان
نیست از دیده کسی پنهان
با کتب خانه آن وحید زمان
که نظیرش کم است در ایران
روز و شب با دو دیده گریان
دوستان با دلی ملول و نوان
شد مخلص بخلص جاویدان

رباعی

افسوس که آن سید دانا دل و پاک
از دیده ما برقت مانند فروغ

آن اهرمن نفس دنی کرده هلاک
گردید نهان چو گنجی اندر دل خاک

محمد علی فتی ۳۶/۲/۱۵

« یار مهربان بودی »

ای وزیری چو از جهان رفتی
مرغ جانت هوای جانان کرد
پر گشودی بسوی ساحت قدس
سوی افلاک بر شدی از خاک
بلبل خوش نوا شدی خاموش
با دل و جان روشن و آگاه
باجلال و وقار و شوکت و شأن
سیدی، عابدی، جلیل‌القدر
شاعری، فاضلی، گرانمایه
دیر یا زود آنکه آمد رفت
رفتگی اما بعزت و حرمت
کسی چو تو کی رود؟ کجا؟ حاشا
تازه شد زندگی تو آغاز
نام تو جاودانه میماند
قدر تو بعد تو هوایدا شد
با همه یار مهربان بودی
هرچه نیکی بهره شد کردی
مسجد جامع کبیر از تو
بر کتاب و کتابخوان خدمت
در برش هیچکس نشد نومید
مجلس افروز انجمن بودی
رفتی و خاطرات تو باقیست
در بهاران فغان گلی پژمرد
قامت ما ز بار غم شد خم

نالیه‌ها تا بآسمان رفتی
پر زنان جانب جانان رفتی
رو بدنای جاودان رفتی
نزد دادار آسمان رفتی
طایر عرش آشیان رفتی
زین مکان سوی لامکان رفتی
نزد جدت چو میهمان رفتی
دین حق را نگاهبان رفتی
ناطق نیک و نکته‌دان رفتی
تو هم آوخ چو دیگران رفتی
هرکسی کاش آنچنان رفتی
لیکن از دید مردمان رفتی
از نظر گرچه ناگهان رفتی
ای وزیری تو این زمان رفتی
هرچه پنهان همه عیان رفتی
از چه ای یار مهربان رفتی
فارغ‌البال و شادمان رفتی
شد چو تعمیر از این مکان رفتی
کردی و بعد از جهان رفتی
هر کجا هر که ناتوان رفتی
حیف و صدحیف‌کز میان رفتی
کی ز دل میشود که آن رفتی
بر بهار آفت خزان رفتی
تا چو تیری تو از کمان رفتی

در همه شهر هر که را دیدم
یزد و یزدی ز رفتن تو گریست
چشم دهقان بسوگ تو گریان
ساعت هشت و نیم بعد از ظهر
سه اردیبهشت سوی بهشت
دو هزار است و پانصد و سی و شش

نام نیک تو بر زبان رفتی
کز تن یزد همچو جان رفتی
در دلش هر زمان فغان رفتی
روز شنبه ز خانمان رفتی
زود از این تیره خاکدان رفتی
کز بر خویش و دوستان رفتی

از : آقای باقر دهقان

بیاد بود مرحوم حجة الاسلام آقای حاج وزیری رحمة الله علیه

فلک دیدی بما آخر جفا کرد
گلی بود از گلستان پیمبر
تمام پیرو برنا در غمش سوخت
به هجرش روز را شام عزاکرد
گرفت از ما امیر بی نظیری
ملك سیرت بصورت در قبا بود
چراغی بود از نور هدایت
بدوران سرور اهل یقین بود
پی ترویج دین مردانه می تاخت
برای مسجد جامع شب و روز
خرابی های مسجد را بر انداخت
همه آثار او در یزد پیداست
چو کارش بی ریا همچون علی بود
بهر مجلس که او بودی پختوبی

عزیزی را چو جان از ما جدا کرد
که نا زاد است مثلش مادر دهر
برای ماتمش رخت عزا دوخت
ز داغش یزد را ماتم سرا کرد
که بود از حضرت مولا، وزیری
چو اصلش زاده آل عبا بود
برفت و ماند نورش تا قیامت
همه کارش برای دین متین بود
که این خیریه هارا این چنین ساخت
حمایت داشت تا گردید فیروز
مرمت کرد و جای خود ز نو ساخت
بچشم عارف و عامی هویداست
از آن نور جلی هم منجلی بود
نبودی همچو محبوب القلوبی

بمبثر چون بنای خطبه میکرد
 سخنهایش لطیف و با ملاحه
 چو ناهی از علی بود و محمد
 اساس مدرس علمی و دینی
 برای نو نهالان مسلمان
 مبادا بی خبر طفلی بماند
 ادیب و عالم علم و بیان بود
 دیگر آن راد مرد حق وزیری
 بنای خانمای بگذاشت چون طور
 درونش هست چون گنجینه در
 کتب های نفیس و دیگرانش
 بچشم عاقلان در یتیم است
 زجان تقدیم شاه دین رضا کرد
 یکی با کاردان تاریخ او گفت
 چهارچ ۱ سیصد نود هفت
 خداوندا تو روحش شاد فرما

ز صوتش قلبها را زنده میکرد
 بمردم میرسانید از بلاغت
 قدم میزد چو آن اجداد امجد
 بپاشد همت همچون امینی
 مدارس ساخت بر تعلیم قرآن
 که احکام الهی را نداند
 همیشه با ادیبان هم زبان بود
 بمسجد داد گنج بی نظیری
 که باشد باصفاجون بیت معمور
 که بر عالم ببخشد معرفت پر
 که عاجز میشود قیمت گذارش
 چو کارش از هنرهای قدیم است
 که از خود خلق و خالق رازها کرد
 که با ماه جمادی میشود جفت
 وزیری حیف از این دار فنا رفت
 بجوش مصطفی محشور فرما

از : آقای عبدالرحیم تنباکوفروشان
 تخلص (کاردان)

« گنج شایان »

ای فروزان اختر روشنگر رخشان یزد
 با خسوت مهر تابان بهین رخسار تو
 تا که چون گنج گران پنهان شدی در زیر تراب
 لیک تا روز قیامت از تو مانند یادگار

افتخار جاودان مردم سامان یزد
 تیره و تاریک شد چون بخت من سامان یزد
 بی تو خالی گشت از دری گران دامان یزد
 این بناء با شکوه و سرمدی بنیایان یزد

یزد و یزدی را ز فضل خویش کردی کامیاب
از تو شد یزدی میان اهل عالم سرفراز
خود برفتی لیک نامت در سپهر مردمی
در هزار و سیصد و پنجاه و شش فوت تو شد
ای وزیری خوش بمان اندر جوار گنج خویش
شعر من را هر ادیبی دید با اخلاص گفت

گنج شایانی نهادی در دل ویران یزد
ای فراتر نامت از نام سرافرازان یزد
میدرخشد مهر آسا بر سر کیهان یزد
باعث حزن و غم و اندوه بی پایان یزد
تا بمانی جاودان چون گنج جاویدان یزد
آفرین بر طبع «نادم» شاعر استان یزد

از: آقای عباس آخوندآ - نادم



« صبر و تحمل »

فسوسا آه و افغانا دریغا
برفت از جمع اهل دانش و فضل
وزیری آن خطیب نکته پرداز
مؤدب هم بظاهر هم بیاطن
به تعلیمات اسلامی و فرهنگ
ز سعیش مسجد جامع شد آباد
دروود ما بروح پاک او باد
چه باید کرد جز صبر و تحمل
برای بردن نیکان و پاکان
چو روشن خواست تاریخ و فاتش
(ز همت) پیر عقلم سرزد و گفت

که نغلی بارزر افتاد از پا
خردمندی که او رانیست همتا
ادیب و عارف و خونگرم و دانا
مذهب هم بصورت هم بمعنا
بعمر خویش بد پیوسته کوشا
بود آثار او تا حشر برجها
که عمری بهر خدمت بد مهیا
نکرده با کسی گردون مدارا
جهان پیر را طبعی است پرنا
ز طبع نارسا کرد او تقاضا
وزیری را بجنّت هست مأوا

از: آقای سید رضا روشن (اظهر)

در سوگ حضرت آیت الله وزیري رضوان الله عليه

(نام جاوید)

کار مغانش بدل ماست همه رنج و ملال
برو ای مرغ خوش آهنگ بگلزار بنال
همه پاکی و جوانمردی و خوبی و جمال
نغمه اش مایه آسایش ما در همه حال
گاه با شعر و گهی وعظ و گهی لطف مقال
وای از این رنج روانگاه بارکان کمال
نه فقط مسجد جامع که بهرکوی و محال
وان کتب خانه با ارزش بی مثل و همال
(که در این مرحله امکان خلود است محال)
هرچه را رنگ ازل هست در این ملک زوال
همه فانی و بقار است خدای متعال
دولت عز تو افزون بشود سال بسال
وز تو مسرور همی جد تو پیغمبر و آل

نو بهار آمد ، امسال نه مثل هر سال
برو ای نوگل شاداب تو در باغ مروی
رفت از باغ جهان آن گل بی خار که بود
رفت از باغ جهان بلبل خوشگوی که بود
آیت الله وزیري که دل از خلق ربود
آه از این درد روانسوز به بنیاد ادب
ای وزیري که بهر جا اثر خیر تو ماند
یادگاری ز تو بس مدرسه اسلامی
مرگ تو گرچه بسی سخت بهد مویه چه سود
روی کردار تو با (لم یزلی) بوده نیست
همه معدوم ولی هست خداوند الست
لاجرم نام تو جاوید شود ماه بماه
از تو خشنود بود ذات خداوند کریم

از : آقای اکبر قلمسیاه

افول آفتاب

دل دوستان را نموده کباب
زفوتش همه خلق در اضطراب
نموده چو طی عمر خود در صواب
دریغا که کرده افول آفتاب

وزیري برقت از جهان خراب
سراپای او زهد و ایمان و علم
یکی سید محترم بسود و نیک
ز خلق نکویش همه شادمان

ز آثار خیرش همه مستفیض
 همی بود روشن بهر دانشی
 ز نیات خیرش همه در رفاه
 بمصدق اذامات عالم نداشت
 چو جدش علی زندگی کرده است
 اگر تا قیامت بگویم سخن
 که اعمال خیرش زحد شد برون
 نزاید دگر مادری همچو او
 عقیم است گیتی زپروردنش
 (همایونی) از رحلتش زار گشت

دبستان اسلامی و هم کتساب
 همه سائل و شخص او در جواب
 بعمرش بری بوده ازهر عقاب
 اگر او نرفت از جهان سراب
 ز بهر فتنبران دو چشمش پر آب
 بحسنش نیاید بحد نصاب
 که نیکی او هم ندارد حساب
 ندارد دگر در این در نساب
 ندارد بترکش دگر این شهاب
 از او دور گشته خور و وقت خواب

از : آقای ناصر همایونی

«عاشقانه گریست»

ندانم از چه سبب آسمان شبانه گریست
 پس از تو مادر گیتی عقیم خواهد گشت
 همی نه مردم دارالعباده گریانند
 سلاله نبوی بود و فور دیده خلق
 عجب مدار که در پرده مسجد جامع
 اگر بدیده تحقیق بنگریم ای دل
 بهار یزد خزان گشت و گلستان افسرد
 کنون بیزم ادب اهل ذوق خواموشند
 چو دل به مهر تو پیوست (حافظی) ز نخست

ز درگذشت وزیر یقین زمانه گریست
 نیاورد چه تو دیگر که عارفانه گریست
 ز داغ او در و دیوار هم شبانه گریست
 از آن ز رفتن او دیده دوستانه گریست
 ز درگذشتن معشوق عاشقانه گریست
 چو دوستان وزیری کتابخانه گریست
 که عندلیب خوش الحان در آشیانه گریست
 که نغمه سر بگریبان شد و ترانه گریست
 بخاک کوی توای دوست جاودانه گریست

از : استاد علی اکبر حافظی

(عاشق به راه عشق)

عاشق به راه عشق نبیند فنای خویش
ای آفرین به عشق و صفایت وزیریا
تا آخرین نفس زدی از یا حسین دم
با آن قیام و نهضت مردانهات به یزد
عمر تو صرف گشت بارشاد دیگران
رونق گرفت مسجد و مکتب ز سعی تو
تا خدمت به درگاه یزدان شود قبول
زیرا خدا رضا است چو گردد رضا
مشتان وصل دوست بشد زان سبب گرفت
خفتی به پای مخزن و گنجینه کتاب
مهرت وزیریا ز دل ما نمیرود
ای (دوست) بازگو بنما گفته وزیر

چون در کتاب عشق نویسد بقای خویش
بودت هوای دوست به سرنی هوای خویش
دارم یقین ز شاه گرفتی جزای خویش
کردی تو یزد را به ابد آشنای خویش
بودی برای مردم و نی از برای خویش
ما را خطا چه بود که دادی عزای خویش
کردی رضای شاه خراسان رضای خویش
نازم به همت که نمودی ولای خویش
در پیشگاه قدس خدائی سرای خویش
خوش عهد بستی و چه نمودی وفای خویش
پر کرده‌ای تو سینه ما از صفای خویش
بر ما دعا و اجر ستان از خدای خویش

از : آقای محمد اخوان
متخلص به دوست

«طایر ملکوت»

فلک ز مردم این سرزمین قرار گرفتی
چه نعمتی نربودی چه رحمتی نستاندی
تو از دهان شریعت زبان نطق بریدی
کسی که بود چو شمشیر منطقش بر آن
کسی که بود بحق ناطق و بحق صامت
تو ای جناب وزیری ز غم شدی فارغ
نبود جای تو این غمسرای محشر را

ز صبر برده‌ای بل از کف اختیار گرفتی
ز بوستان نبی نغمه هزار گرفتی
ز دست صاحب دین تیغ کارزار گرفتی
برای دین خدا زودش از کنار گرفتی
تو که جروش ز چه اش سخت در فشار گرفتی
چو زیر سایه طوبی کنون قرار گرفتی
سزاست آنکه بجنت ره فرار گرفتی

بچند روزه عمرت چه رنجه‌ها که نبردی
 تو طایر ملکوتی نه چغد این ویران
 تو عدل موسی و عیسائی و کسی نشناخت
 نه فخر آنکه توئی زاده رسول و بتول
 چه گمراهان که بتو از در طریقه حق
 نبود سال و مهی بافقی چنین غمزا

ز چهره‌های یتیمان ز بس غبار گرفتی
 ز دست صاحب دین تاج افتخار گرفتی
 شناختند که چون برقع از عذار گرفتی
 ز حیث خلق حسن فخر بيشمار گرفتی
 تو دست يك يك آنها به ابتکار گرفتی
 (بناگهان گل ما را بنوبهار گرفتی)

۱۳۹۷

از : آقای سید محمد باقی زاده (بافقی)

همت والای

در سایه دین زمانه آباد شود
 دنیای بشر در خطر بیدینی است
 سرمایه علم و دین کتاب است کتاب
 از همت والای وزیری در یزد
 ظلمتکده جهان ما روشن شد
 وز کوشش آن یگانه مرد فاضل
 این شخص ادیب راچه فکری نیکوست
 در سال هزار و سیصد و سی و چهار
 از ما به مبلغان اسلام سلام
 کی راهنمایان طریق توحید
 عصری است که عاقلان همه بیدارند
 قرآن همه جا امر بکوشش شده است

بیدینی همه اساس بر باد شود
 کوشید که : ین و علم ایجاد شود
 فخر همه مسلمین کتاب است کتاب
 از بهر علوم رایگان است کتاب
 تاریک جهان بچشم اهریمن شد
 از حیث کتاب یزد چون گلشن شد
 دانند تمام خلق از دشمن و دوست
 تأسیس کتابخانه از همت اوست
 از جانب ما یکی رساند پیغام
 امروز برای حق نمایند قیام
 وز مستی و کاهلی کراحت دارند
 غافل منشین که دیگران در کارند

از : آقای محمد حسین لطفی

یاور قرآن و دین

ای دریغا رفت آن کو چون در شهوار بود
حامی دین مبین حاجی وزیری عزیز
بد خطیبی بی نظیر و واعظی والا تبار
رهنمای مسلمین آموزگار درس دین
بس دبستان و دبیرستان کزو تأسیس شد
کارهای خیر او مخصوص شهر یزد نیست
آنکه خود آموخت علم و دیگران را یاد داد
زادگاهش شهر یزد و مسکنش کوی وزیر
با لیافت با شهادت زندگانی کرد و رفت
کودکان را یار بود و مستمندان را مدد
گر نبودی همت والای آن مرد بزرگ
نام نیکش در جهان دین و دانش زنده است
ایدریغا قدر او تا بود ما نشناختیم
هر کسی تاریخ فوتش را بنحوی زد رقم
گفت پس تاریخ فوتش را بهجری اینچنین

وانکه در کنز نهانی محرم اسرار بود
آنکه هم نیکیش در گفتار هم کردار بود
آنکه مدحت خوان و مدحت گوی هشت و چار بود
هم ادیب نکته دان هم حافظ اشعار بود
عاشقانه همش مصروف بر این کار بود
هر کجا بگذشتی برجا از او آثار بود
آن وزیری ناطقی خوش صوت خوش گفتار بود
در میان مسلمین چون نقطه پرکار بود
مهربان و محترم پیوسته در انتظار بود
عارفان را شمع بزم و گرمی بازار بود
زین کتب خانه کنون یزدی نه برخودار بود
یاور قرآن و دین بود و خدایش یار بود
غافل از وی ما ولی او بهر ما غمخوار بود
همچنان فلاح یزدی را بر این اصرار بود
از کف ما رفت دیدی آنکه ما را یار بود

۱۳۹۷

از : آقای فلاح یزدی

هر آنگونه کتاب پر بهار

بیاوردی فلك وقت عزا را
بچشم ما جهان را تیره کردی
گرفتی سیل اشك از دیده ما
وزیری سرور ما را گرفتی

ببردی حجة الاسلام ما را
منور چشم سکان سما را
بگستردی چو طوفان بلا را
جدا کردی تو از ما آشنا را

وزیری آنکه در هر کار می خواست	که تا خشنود گرداند خدا را
کتابخانه بنا کرد و در آن چید	هر آنگونه کتاب پر بها را
پس آنکه وقف شاهدین رضا کرد	که تا از خود رضا ببند رضا را
بشهر یزد و اطرافش بنا کرد	ز تأسیسات فرهنگی بنا را
بگو فرشی تو تاریخ وفاتش	که وصفش نیست اشعاری بجا را
هزار و سیصد و پنجاه و شش بود	که دید آن وعده (نقد رضا را

۱۳۵۶

از : آقای محمد علی فرشی

« عاشق علم بد از روز الست »

آه و فریاد که از جور زمان	غم و اندوه دل ما را خست
گوئیا ناله کند با مردم	در و دیوار و همه هر چه که هست
چارمین روز دوم مه ز بهار	عالمی ژرف نگر رفت ز دست
حاج آقای وزیری ز جهان	رفت و با صاحب اسمش پیوست
کرد بنیاد کتب خانه به یزد	عاشق علم بد از روز الست
زنده شد مسجد جامع از وی	و ندر این ره دمی از پا نشست
شد چو آگه ز وفاتش (احمد)	گشت محزون و دل او بشکست

رخلتش گفت بسال شمسی

(یزد در سوك وزیرى بنشست)

از : آقای احمد مصطر زاده - از اهواز
تخلص « احمد »

مظهر لطف و صفا

عادل و دانا وزیری بود و رفت	عالمی والا وزیری بود و رفت
زاده زهرا وزیری بود و رفت	مظهر لطف و صفا و مرحمت
اندرین دنیا وزیری بود و رفت	نیک روی و نیک خوی و نیک گوی
صاحب تقوا وزیری بود و رفت	واعظ شیرین کلام و خوش بیان
مردخوش سیما وزیری بود و رفت	پاک طینت پاک سیرت پاک دل
در جهان کوشا وزیری بود و رفت	آنکه در تعمیر بر مسجد شدی
در ره دین پا وزیری بود و رفت	آنکه با اخلاص و با ایمان نهاد
نغزو و بامعنا وزیری بود و رفت	آنکه فرمودی عباراتی بیان
پیر هم برنا وزیری بود و رفت	آنکه شد از ارتعاش مضطرب
بی ریا تنها وزیری بود و رفت	آنکه تأسیس کتب خانه نمود
نام نیکش را وزیری بود و رفت	آنکه تا محشر بنیکی میبردند
افتخار ما وزیری بود و رفت	فاش گویم با شما ای یزدیان
جای درد لها وزیری بود و رفت	(باغشاهی) آنکه دارد مهر او

از : آقای مختار باغشاهی

حامی فرهنگ و دین

خطیب خطه ایران زمین رفت	وزیری شمع بزم مومنین رفت
دریغا از کف آن در ثمین رفت	وزیری گوهر ارزنده ای بود
همه گویند خیر الواعظین رفت	نه تنها یزد در هر جای کشور
زدست ما سلیمانی نگین رفت	ز جور دیو و چرخ سفله پرور
سلیل پاک خیر المرسلین رفت	میان مردم دار العباده
دهم پاسخ که در خلد برین رفت	کس ابر سدر زمین چون شد وزیری
شبی گر حافظ خلوت نشین رفت	مکرر رفت در میخانه عشق
وزیری حامی فرهنگ و دین رفت	بی تاریخ فوتش گفت (مخبر)

از : آقای اکبر کاکالی (مخبر)

گوهر کمیاب

ای دریغ آن آشنا از دست رفت
مایه مهر و صفا در یزد بود
پیروان مکتب ارشاد را
در جوار مسجد جامع بخفت
جبهه سای در گه سلطان دین
آن سخندان جلیل بسی بدیل
همدم دیرین دانشمند ما
آنکه در ذوق و سخندانی گذاشت
آنکه سازش داشت با مردان حق
آنکه با عزت شد از دار فنا
کرد عمری با شرافت زندگی
آنکه وقف آستان قدس کرد
همدمی روشندل و صاحب نفس
آنکه پیمان محبت بسته بسود
خرمن ذوق و ادب را باد برد
آنکه با پای ارادت کرد طی
بود مارا چون (وزیری) گوهری
در گلستان بود مرغی خوشنوا
پاکدامن و اعظ و ارسته ای
آنکه اشک ماتم از فقدان او

مظهر مهر و صفا از دست رفت
مایه لطف و صفا از دست رفت
سرپرست و رهنما از دست رفت
قدوه اهل ولا از دست رفت
مرد تسلیم و رضا از دست رفت
وان سلیل مصطفی از دست رفت
چشمه ی فضل و عطا از دست رفت
نام جاویدان بجا از دست رفت
منکر اهل ریا از دست رفت
سوی اقلیم بقا از دست رفت
ذاکر آل عبا از دست رفت
ارمغانی پر بها از دست رفت
مشفقی مشکل گشا از دست رفت
با ولای اولیا از دست رفت
سالکان را مقتدا از دست رفت
راه مردان خدا از دست رفت
گوهر کمیاب ما از دست رفت
حیف مرغ خوشنوا از دست رفت
پاکبازی پارسا از دست رفت
بارد از چشم (رسا) از دست رفت

از : آقای دکتر قاسم رسا
ملک الشعراى آستان قدس رضوى

بمناسبت درگذشت حضرت حجة الاسلام مرحوم مغفور آقای حاج وزیری قدس سره

«گلشن ایمان»

اهل دین را دیده همچون عندهایب از غصه تر شد
از خزان مرگ پژمرد و برون زین رهگذر شد
چید آن گل را و خلقتی در غمش خونین جگر شد
تا نظیر این گل بی خسار روزی بارور شد
کز وجودش باغ ایمان روزگاری پر ثمر شد
هم نشین جسد پاکش حضرت خیر البشر شد
آن گل خوشبو بعالم خوب بود و خوبتر شد
دیده گریان، سینه بریان، جامه نیلی به بر شد
هر محصل میتوان گفتن بمعنی بی پدر شد
قلب اهل دین و دانش از غمش زیرو زبر شد
خود مفصل خوان حدیث از گفته ما مختصر شد
فصل گل از گلشن ایمان گلی بی خار بر شد

فصل گل از گلشن ایمان گلی بی خار بر شد
گلشن آل نبی در یزد يك گل داشت آنهم
دست گلچین قضا از گلستان آل احمد
باغبان دین حق را قرنهای عمر است لازم
آیت الله وزیری آن گل کمیاب ایمان
با ندای (ارجعی) شد جانب فردوس اعلا
سرزد از (جنات تجری تحتها الانهار) حقاً
دانش آموزان اسلامی در این فقدان عظمی
او برای فرد فرد دانش آموزان پدر بود
خیر خواه خلق بود و ناصر دین رکن دانش
بانسی بنیان خیر و هادی مردان خیر
بار دیگر با دو چشم تر حسینی گوید این را

از : آقای سید محمد حسینی زاده
(حسینی) - هرات و مروست
کارمند کارخانه درخشان

تاریخ وفات

گریان شده است دیده ما در عزای تو
افغان و گریه چون نکند آشنای تو
تا روز حشر یاد تو و کرده های تو
بگذشت اینچنین همه صبح و مسای تو

ای آنکه گشت عرصه فردوس جای تو
جائیکه شد زفوت تو بیگانه سوگوار
رفتی از این جهان و زدلها نمیرود
شد صرف روزگار تو در خدمت بخلق

نام تو ای وزیری محبوب تا ابد
بودی رضا چو در همه حال از خدای خویش
بودی مدام در پی ترویج دین حق
آباد گشت مسجد جامع ز همت
اندوختی خزانگی از جوهر کتاب
کردیش واگذار چو بر آستان قدس
بسیار گفته اند ادیبان و شاعران
اندر جوار خانه حق آرمیده ای

جاوید و زنده ماند ز صدق و صفای تو
راضی بود ز شخص تو بیشک خدای تو
هرگز نگشت سست در این راه پای تو
چشم و چراغ یزد شد از عزم و رأی تو
آنسانکه عقل مات شد از سعی های تو
شد سرفراز یزد ز جود و سخای تو
اشعار آبدار بمدح و ثنای تو
آسوده دل بخواب که نیکوست جای تو

«محمود» گفت سال وفات ترا چنین

زیید جنان همیشه وزیری سرای تو

۱۳۹۷

از: آقای محمود مضطر زاده

مروج شریعت

افسوس ز یزد مهتری رفت
آتش بدل تمام احباب
از رفتن او گداخت جانها
بشتافت بسوی قصر فردوس
در زهد و ورع یگانه عصر
از نسل رسول پاک مرسل
بود آنکه مروج شریعت
او دید که نیست لایق این دهر
رو کرد برحمت الهی
چون رفت ز نزد ما وزیری
تاریخ وفات او ز هجرت
اعداد یک و سه و نه هفت

زین بحر یگانه گوهری رفت
افکنند و بملك دیگری رفت
از اهل ادب سخنوری رفت
روحش بهوای کوثری رفت
زین عصر و زمان اباذری رفت
تأبند مهی و اختری رفت
از شرع ، مبین یاوری رفت
زین روی چوباد صصری رفت
زین دهر بجای بهتری رفت
از یزد ستوده سروری رفت
از غیب قلم به مجبری رفت
از چپ به یمین دفتری رفت

۱۳۹۷

از : آقای داود بهابادی
آموزگار دبستانهای یزد

ارشاد مردم

توئی آنکه درین اقران (وحیدی	به مرگ و حیات سراسر سعیدی
بغیر از رضای الهی نجستی	بغیر از جمال الهی ندیدی
پی وعظو تبلیغ و ارشاد مردم	به آوازه جاودانی رسیدی
ز تو مسجد جامع یزد نو شد	در این ره بسی رنج و زحمت کشیدی
کتابخانه تأسیس کردی و زینرو	روان در تن شهر از نو دمیدی
چو لبیک گفتی پی دعوت حق	کنار کتب خانه ات آرامیدی

بتاریخ فوتت چنین گفت (احمدی)

(وزیری بباغ جنان جاگزیدی)

۱۳۹۷

از : آقای احمد مضطر زاده

« یعقوب اگر نالید »

افسوس که شد خاموش آن مشعل نورانی	گردید به خاک اندر مجموعه عرفانی
کی چشم چمن دیده یا گوش که بشنیده	آوای هزاری را با نغمه روحانی
هیئات در این گلزار بر گلبن او دیگر	مرغی بکند فریاد با آنهمه خوشخوانی
هرچند وزیری رفت اما که از او باقیست	آثار گرانه قدری ابداع شکوفانی
این مسجد و تعمیرش نوسازی و تجهیزش	آن نقش کمک یابی در عرصه عمرانی
تشکیل حمایتی داد از نخبه هر صنفی	هر طرح بیک مجری هر راه به رهبانی
کردند زجان و دل خدمت همه در این راه	بودند چه نیکانی او را چه رفیقانی
احداث مدارس کرد با کسوت اسلامی	در تربیت و تعلیم بر محور قرآنی
تأسیس کتب خانه ایجاد بنای آن	بد حاصل یک عمرش با رنج فراوانی
موقوفه مسجد را احیاء عجیبی کرد	میرفت شود معدوم در ستره پنهانی

مستأجر و مالك را مستحيي و هالك را
 هم رنج الم برده هم خون جگر خورده
 در عصر هر آشوبی با فرقه منكوبی
 بودی همه مجذوبش از آن ژنم و رفتار
 در مدحت آل الله قمری صفت او عمری
 در ذكر مصائب هم بر عرشه منبرها
 یعقوب اگر نالید تنها ز غم یوسف
 ای پادشه امکان صبرآلك صبرآلك
 (محبوب) رفیق توست كز دوری فقدان

آورد ز پنهانی بر پهنه میدانی
 دیده است چه بحر آنها طی کرد چه دورانی
 درگیری سختی داشت چون کفری و ایمانی
 محفوظ ز تلفیضش درگاه سخنرانی
 بر سرو چمن آشفته تا کرد پر افشانی
 سر کرد همی غفل آن بلبل دستانی
 این گشده را شهریست در حزن و پریشانی
 زین ضایعه جانکاه نی قایل جبرانی
 اوراست گسر افغانی یسا دیده گریانی

از : آقای احمد عسکروشاهی (محبوب)

(غوغائی در بهشت)

ای پدر رفتی و ما تنها شدیم سخت تنها ما در این دنیا شدیم
 ای وزیری ای پدر رفتی و ما همچو يك طوفانزده دریا شدیم
 ای وزیری در جهان پاینده ای
 تا ابد در خاطر ما زنده ای
 ای وزیری سرور دین یار توست کار ما آئینه افکار توست
 شاه مظلومان حسین بن علی در بهشت امروز مهماندار توست
 مسجد از آرامگاهت جان گرفت
 پرتسوی نوخانه یزدان گرفت
 مکتب را ما نگهداری کنیم دین حق را تا ابد یاری کنیم
 تا ابد دعوت بدینداری کنیم خلق را دعوت به بیداری کنیم
 مسجد از آرامگاهت جان گرفت
 پرتسوی نو خانه یزدان گرفت

در بهشت امروز غوغائی پیاست نور باران خانه ذات خداست
 ابتدائی نسو برای انهاست هرچه ما گوئیم در مدحت بجاست
 مسجد از آرامگاهت جان گرفت
 پرتسوی نو خانه یزدان گرفت
 ای پدر بر خیز زین آرامگاه بار دیگر کن بفرزدان نگاه
 ای پدر بنگر که ما باز آمدیم للعجب با دامنی از اشک و آه
 مسجد از آرامگاهت جان گرفت
 پرتسوی نو خانه یزدان گرفت
 تا زمین جسم ترا در بر گرفت صحن مسجد جلوه‌ای دیگر گرفت
 ای وزیری مسجد جامع بحق زنده گشت و زندگی از سر گرفت
 تا ابد در خاطر ما زنده‌ای
 ای وزیری در جهان پاینده‌ای
 رمز دین و دانش از این خانه رفت گنج علم از اینجنین ویرانه رفت
 تا حقیقت باز پیوندد بحق آن حقیقت همچو يك افسانه رفت
 ساخت در این شهر قصری از کتاب
 تا شود بنیاد جهل از بن خراب
 بسا علی آغاز گردد نام او بسا محمد گشته شیرین کام او
 چون حسین بن علی فرجام او شهره در این شهر گشت اسلام او
 ساخت در این شهر قصری از کتاب
 تا شود بنیاد جهل از بن خراب
 مسجد جامع که همچون کیمیاست جلوه‌ای از کعبه ذات خداست
 تا ابد هر ذره‌اش از بهر او تا زبان دل بصد مدح و ثناست
 ساخت در این شهر قصری از کتاب
 تا شود بنیاد جهل از بن خراب

مکتب اسلام از او آباد شد کاخ دانشها از او بنیاد شد
 آه رفت و این مصیبت بهر ما تا ابد آن آهها فریاد شد
 ساخت در این شهر قصری از کتاب
 تا شود بنیاد چهل از بن خراب

از : استاد کاظم تابتی اشرف

(باید اینسان زیست)

باید اینسان زیست باید اینسان مرد
 باید انسان بود جان و جان بود
 در مقام عشق پاکدامان مرد
 درگذشت از تن سر بسر جان شد
 همچو مرد حق شهر ایمان شد
 مشعل دین را در جهان افروخت
 درس دینداری از علی آموخت
 در ره معبود بی محابا سوخت
 دین و وجدان را تا ابد نفروخت
 باید اینسان زیست باید اینسان مرد
 چون وزیری زیست چون وزیری ماند
 در میان خلق بذر دین افشاند
 فکر و ذکر او روز و شب اسلام
 در طریق حق با علی همگام
 آنکه او را بود اینچنین آغاز
 حق او باشد اینچنین فرجام

مسجد جامع معبد یزدان بار دیگر یافت زو سر و سامان
کاخی از دانش با کتاب افراشت تا بجا ماند مکتب قرآن

او ابر مرد دین و دنیا بود در کویر این مرد همچو دریا بود
در طریق حق سخت بینا بود چون علی امروز مرد فردا بود

تا ابد ماند آنکه اینسان زیست
آنکه اینسان زیست جز وزیری کیست

از : استاد کاظم ثابتی اشرف

رحمت حق بر تو

حجة الاسلام وزیری ما	آه که شد عازم ملک بقا
حاج وزیری ز جهان میرود	از تن ما روح روان میرود
ایدل غافل که برفتی ز کف	در گران بودی و بحر شرف
گرد یتیمی برخ ما نشست	از غم تو قلب همه ما شکست
بی تو چه با این دل محزون کنیم	خیز و بگو با غم تو چون کنیم
لیک ز چشم همه پنهان شدی	مرغ بهشتی و برضوان شدی
اشک فشان در غم هجران تو	مرد و زن یزد ز فقدان تو
از تو رضا باد جهان آفرین	حامی دین بودی و شرع مبین
ای بروان تو درود همه	ذکر تو پیوسته سرود همه
روح تو از کرده تو شاد باد	خاطرت از قید غم آزاد باد
مسجد جامع ز تو آباد شد	کاخ فضیلت ز تو ایجاد شد
زین کهن آثار نمایی اثر	همت و سعی تو نبودی اگر
به شد گر معبد ما از نخست	همت مردانه و والای تست
شمع دل انجمن حامیان	صدر نشین صف روحانیان

لجن تو شیوا و بیانت متین
 بحر عجب نیست بردگر که رشک
 از تو رضا بود خدا و رسول
 آندم آخر که شدی از جهان
 حق دهدش مرتبه برتری
 عادت تو شیوه مردان حق
 رفتی و از رفتن تو شام شد
 تا که دگر یاد ز مسکین کند
 چون ز جهان رفتن ما چاره نیست
 قرن پس از قرن بسی بگذرد
 مرده بجسمی و زجان زنده ای
 رحمت حق بر تو جزایت بهشت
 چون ز جهان دیده وزیری ببست
 کرد یکی سال وفاتش سوال
 پنج عدد کم کن و وانکه بخوان

لفظ تو شیرین سخنت دلنشین
 زانهمه کز خلق گرفتی تو اشک
 زانکه بدیدار تو آمد بتول
 فاطمه آمد سوی تو از جنان
 هر که در این خانه کند نوکری
 پیشه تو خدمت و یاری خلق
 سایه تو از سر ایتم شد
 خاطر افسرده ای تسکین کند
 ای خنک آنکس که نکونام زیست
 یاد تو از خاطره ها کی شود
 تا که جهان هست تو پاینده ای
 وصف تو این نیست که نادم نوشت
 قلب محبان زغم خود شکست
 گفت بدو نادم افسرده حال
 حاج وزیری گل باغ جنان

از: آقای عباس آخوند ا - نادم

« اینک بجایست »

یارب وزیری از چه دل از جمله برگرفت
 او سیدی جلیل بد و مرد راستین
 مردی ادیب بود و سخندان و نکته سنج
 از باقیات پر برکاتش سخن چه سود
 افسوس و صد فغان که اجل مهلتش نداد
 میداشتند حرمت او مردم از وفا

سوی جنان شتافت و در آنجا مقر گرفت
 زیرا نسب ز حضرت خیر البشر گرفت
 علم و فضیلت از همه اهل خیر گرفت
 باید سراغ مشر او از ثمر گرفت
 از بهر آفرینش اینک کهر گرفت
 چون در گذشت ، تاب و توان از بشر گرفت

تنها کتابخانه ای که شد از همتش بپا
با آنکه در غمش همه عالم گریستند
مسجد بناله آمده اینک ز رفتنش
در راه حق زشوق زر و مال داده است

آرامکش گشته و او را به بر گرفت
اما زیاده ماتم او را پسر گرفت
بوی عزا گرفته و رنگ دگر گرفت
اینک بجاست مرقد او را به زر گرفت

(کاظم) خموش باش و زهجران مزین تو دم

زیرا که اشک سر زده راه بصر گرفت

از : آقای کاظم احرامیان پور

« استن حنانه »

چه شد که ابر سیه در فضا نمایان شد
چرا ز ناله و فریاد و شیون و زاری
چه شد که مرد و زن یزد از صغار و کبار
یقین که روح وزیری یگانه حامی دین
بنای مسجد جامع ز هجر او بگریست
کتابخانه او بین که از جلالت قدر
هزار کودک این سرزمین ز همت او
بسا مهندس و استاد و فیلسوف و ادیب
بسی اسیر جهالت زبون از کفر و نفاق
هزار وسیع و پهنجاه و شش ز شمس بود
بس افتخار که رزاقیان بیزم سخن

چه شد که چشم همه اهل یزد گریان شد
بنای محکم دارالعباده لرزان شد
سیاه جامه و از قرط غم در افغان شد
بسوی عالم کر و بیان شتابان شد
چنانکه استن حنانه نیز نالان شد
مکان میردم دانا و اهل عرفان شد
طبيب حاذق و دانشور و سخندان شد
که از مدارس او نامدار دوران شد
که های منیر او مؤمن و مسلمان شد
که روح پاک وزیری بسوی رضوان شد
مطیع خواجه و خیام و سعد سلمان شد

از : آقای حاج قاسم رزاقیان

« خطیب نامدار خطه یزد »

که بودی چلچراغ محفل ما	ابر مردی ز جمع ما برون شد
کلی خوشبوی از بستان زهرا	یکی شهزاده از موسی بن جعفر
ادب بودی از آن قامت هویدا	به صحبت گرم و در رفتار و کردار
بهین مردی به زهد و علم و تقوا	فروزان اختری در علم و دانش
که بودی روی منبر مرد تنها	خطیب نامدار خطه یزد
که شد آوازه‌اش تا عرش اعلا	وزیری آن بزرگا مرد نامی
چه خوش میراثی از خود هشت برجا	که تا ثابت کند عشقش به فرهنگ
بین گنجینه گنجش تو جانا	کنار مسجد زیبای جامع
کنار مخزن این گنج یکتا	ب خواب خوش فرو شد تا قیامت
از او این کاخ دانش بر سر پا	که تا دنیا بداند هست تا هست
که پر نتوان نمودی این خلایق را	زمرگش رخنه شد در دین پدیدار
که نام نیک ماند زو به دنیا	چو لسان بگذرد زینجا خوش آنکس
وزیری جای داری در دل ما	اگر چه از میان ما برفتی
دریغا وادریغا وادریغا	ز جمع ما برون شد «دوست» فریاد

(رباعی)

دو شم ز غصه خواب به چشمان گذر نکرد
 بر این دل پریش غمی این اثر نکرد
 بودند اختران ادب جمله بی فروغ
 چون ماه آسمان ادب سر بدر نکرد

از: آقای محمد اخوان
 متخلص به دوست

این اشعار در بار از بذائع افکار حضرت ثقةالمحدثین آقای شیخ میرزا
علی سبویه حائری فرزند فقیه فقید عمدةالعلماء العالمین مرحوم آقا
شیخ علی اکبر سبویه یزدی حائری رضوان الله علیه است که در رثاء
حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین و فخر الوعظ والمبلغین آقای
حاج وزیری قدس سره و بمناسبت چهلمین روز در گذشت آن مرحوم
سروده اند



حضرت حجة الاسلام والمسلمین
مرحوم آقای حاج وزیری



حضرت آية الله مرحوم آقای
حاج شیخ غلامرضا
فقیه خراسانی

زین الم اشک از دو چشم مهدی دوران چکید
یا مگر صبح عزای منغر خوبان دمید
اربعین رعنمای اهل ایمان در رسید

باز از نو ماتم اسلامیان گشتی جدید
شور محشر شد بیا یا روز عاشورا است این
بر ملا شد بانگ و آویلا زهر جانب مگر

آنکه اندرزندگی میزیست با جاه و جلال
محور امیدو آمال همه خورد و کلان
مقتدای دلنوازان محرم هر رازشان
عالمنا را شوکت از اوعارفان را بهجت از او
حامی دین ناصر شرع مبین از دست رفت
مدنعی الناعی قضی الحبر الوزیری الکبیر
اهل فضل و منبر محراب را در شهر یزد
طالبین علم و آیات عظام و کملین
مجلس بحث افاضل شد مبدل بر عزا
انجمن تاریک و غم زا و از محافل شد فروغ
دوستانش جمله نالان با تمام بستگان
عرصه ناسوت نی تنها گرفتار غم است
قدسیان را سر بدامان حوریان اندر فغان
بلبل از فقدان گل خاموش شد دواز پا فتاد
نوحه خوانی میکند قمری بجای نغمه ها
مرغ خوشخوان در هوا افغان وزاری میکند
جغد پر پر میزند هم فاخته کوکو کند
ماهی اندر بحر غم بیجان و مه شد منخسف
در گلستان جهان سید عجب گلها نشاند
مسجد جامع زمین کوششش شد باشکوه
هم مدارس بهر تعلیمات اسلامی از او
هر کس از آثار خیرش پی بقدرش میبرند
یادگارهای پیر از جنش دلالت میکند
رفت از دنیا وزیری دفن شد با احترام

ره نورد کوی جانان گشت و قرب حق گزید
ناگهان رخت از میان بر بست و بند از پابرید
هم کفیل مستمندان از سیاه و از سفید
عابدان را طاعت او از قریب و از بعید
حالیا ای دوستان دو ماتمش بر سر زنید
روح از تن قوت از پا رنگ از صورت پرید
هم جوانب جمله را برگرفت بس حزنی شدید
گوئیا در چشمشان زین ماجرا خاری خلید
اصبح الطلاب فی غم و فی هم مدید
شمع جمع و عندلیب بزم چون شد ناپدید
مردوزن بر سر زنان هر یک زدل آهی کشید
سوزش این داغ اندر عالم بالا رسید
حاملین عرش لرزان جمله را بینیم چوید
در تزلزل جمله آفاق و انفس بتگرید
طوطی شیرین سخن در گوشه ای از غم خزید
یعنی از این زندگانی بعد از این باید رمید
آهوان دشت در سوکند و دلهاشان طپید
شمس را با آن ضیاء و نور دیگر کس ندید
باغبانی همچو او هرگز چنین گلها نچید
هم کتب را جنب آن جا داد بهر مستفید
داد سطوت میزند و از همتش گشتی پدید
لیس للانسان الا ما سعی را خوانده اید
بر مقام و رفعت و مقدار آن مرد رشید
جنب مسجد در جوار مکتبش خوش آرمید

بر روان پاک او تا روز رستاخیز باد
 با خبر شد چون خراسانی فقیه متقی
 پس بغل بگشود و اندر برگرفتش بیدرنگ
 پس فشردش دست از لطف و سپس بعد از سلام
 مست از صهبای وحدت هر دو چون گشتند داد
 پس در آن روضات جنت بر سریر عز و ناز
 الغرض امروز دانم ای گروه مسلمین
 حق شما را جملگی با جمع باقیمانندگان
 هم بقاء عمر فرزند برومندش که هست
 دکتر آلام جسم و جان و زیری زمان
 گل چورفت از دست باید از گلابش جست بو
 گر پدر رفت از برو تاجش ز سر شد چاره چیست
 هر درختی را که بینی سبز و خرم در بهار
 رو تو گل من علیها فان از قرآن بخوان
 میزند آتش بدلهای میبویها شعر تو

رحمت و رضوان حی قادر و رب مجید
 بهر استقبالش از باغ جنان سویش دوید
 قال اهلا بالحبيب السيد الطهر السعيد
 صورتش بوسید و شادی کرد ز این طرفه نوید
 در مقام امنشان حق جای فی قصر مشید
 هردو در وجد و مسرت گرم دید و باز دید
 تسلیت گویان با عقابش در اینجا آمدید
 اجر بی پایان دهاد و عزتان بادا مزید
 ارشد اولاد و نسل پاک آن در نصید
 فاضل عصر و فرید دهر و انسانی مفید
 و چه خوش عطر و گللابی مانده زانشخص سدید
 شان این دنیا است کو هر دم کند قطع امید
 آخر از قهر طبیعت در خزان قدش خمید
 عاقبت گرگ اجل خواهد زهم مارا درید
 خود ترا در نظم ان آوخ چها بردل رسید

از : آقای میرزا علی سیبویه کربلائی

در رثاء حجة الاسلام مقتدی الاتام جناب آقای
 حاج سید علیمحمد وزیری رحمة الله علیه

« گل ما زیب قلب خاکدان شد »

بهاران آمد و عالم جنان شد
 بشد مستغرق از هار اشجار
 عروسان بهاری غرق زینت
 بر از کلهای الوان گشت هرباغ

جهان پیر از یمش جوان شد
 بیرشان کسوتی از پریان شد
 بساتین جمله حجله گاهشان شد
 ستبرق مفرش هر بوستان شد

زمین کز برف میبودی کفن پوش
 بمشک آمیخته خاک فرادیس
 صبا چون عطر گلها باهم آمیخت
 شده از بوی گلها بلبلان مست
 ولیکن آه ، کز دهر جفا کار
 بناگه مرغکان خاموش گشتند
 چو بوتیمار ، از تیمار ، مرغان
 چراکه ناگهان دست اجل چید
 چوباد برد مرگ آمد بر این ورد
 ز دنیا آیت الله و زیری
 در این موسم که بیمر رسته گلها
 وزیری را که نی بودش نظیری
 بحلم و حسن خلق و خدمت خلق
 بهر بزمی بشیرینی گفتار
 بدی گنج هنر گنجینه فضل
 پی ارشاد مردم صرف عمرش
 بجد و جهد در آثار نیکو
 نیارم همت عالیش را وصف
 قرائتخانه ای تأسیس کرده
 کتب از خطی و چاپی در آن جمع
 بتعداد کتاب خوب و نظمش
 بدی چون مهر هر سو در تالو
 دریغا مقتدای و رهبر خلق
 روانگاه شد ادیب ، از فرقتش چون

ز نو در جسم بی روحش روان شد
 صبا را آشتین غنبر فشان شد
 زیویش هر دل پیری جوان شد
 بیباغ و زاغ مرغان نغمه خوان شد
 بهاران نامده ، ناگه خزان شد
 بجای نغمه بلبل نوحه خوان شد
 خمش اما بدل با صد فغان شد
 کلی کان جان گلهای جهان شد
 بیزیر گل گل ما زان نهان شد
 برفت و قصر فردوش مکان شد
 گل ما زیب قلب خاکدان شد
 خدایش خواند و او سویش چمان شد
 هم او ، ضرب المثل دهر لسان شد
 مر اهل بزم را شکر فشان شد
 بهر حسنی سر آمد بی گمان شد
 زمانی با بیان گه با بنان شد
 وحید عصر و هم فرد زمان شد
 که از توصیف آن ، فاطر زبان شد
 که بهر وصف آن قاصر بیان شد
 که هر کنجش صد گنجی عیان شد
 هم از اوضاع خاصش فرد آن شد
 زمین بنهاد و ماه آسمان شد
 گذشت از تن ، سراپا جمله جان شد
 وزیری جانب جنت ، روان شد

از: آقای ادیب یزدی

(تشیبی در مزار وزیر)

دلا تا کی بفکر مال و جامی
بسر تا کی هوای مال و مکنت
چه لذت میبری از خدمت نفس
دمی با دیده عبرت نظر کن
چه شد غافل شدی از ضربت مرگ
بین مردان خوش آئین چه کردند
وز آنان گر تو میجوئی نظیری
من اکنون با تو دارم گفتگوئی
تو ای روشن ضمیر پاک طینت
دمی بردار سر از بستر خاک
بجنت علی جای تو عالی است
ز خاک تیره سر یک لحظه بردار
بیا که بزم ما ناطق ندارد
تو بودی شمع بزم و محفل ما
چرا بار سفر بستی و رفتی
مگر از دوستان خود چه دیدی
ز جمع ما گزیدی از چه دوری
همیشه یاد تو در خاطر ماست
شدی مایل بدیدار پیمبر
نشاید چون که سیمای تو بینم
ولی این کی دهد ما را تسلی
دل ما عاشق وصل تو باشد
دمی بردار از خاک لحد سر

براه باطل و در اشتباهی
که بار آرد وبال و وزر و نکبت
دمی هم باش فکر عزت نفس
خیال ناروا از سر بدر کن
که باید خورد آخر شربت مرگ
سلحشوران راه دین چه کردند
وزیری را تماشا کن وزیری
اگر چه پاسخ من را نگوئی
که شد آب بقا ظلمت نشینت
چرا رفتی ز کف ای گوهر پاک
ولی در بزم ما جای تو خالیست
که بی روی تو روز ما شده تار
دگر آن گرمی سابق ندارد
تسلی بخش این غمکین دل ما
دل ما را تو بشکستی و رفتی
که از ما رشته الفت بریدی
گرفتی از همه صبر و صوری
زبان ما باوصاف تو گویاست
برفتی خدمت موسی بن جعفر
کنون عکس تو را جای تو بینم
نکردد دل بدین قانع نه ولا
کجا عکس تو چون اصل تو باشد
ترا بار دگر بینیم و بگذر

تصور میکنم در حال خوابی
 خطا گفتم خطا گفتم نه خوابی
 گرفتم چون کتابی را بخوانم
 گشودم چون کتاب آمد بدستم
 نمیگویم که بودی یا چه کردی
 کنون باید که مابعد از تو کوشیم
 بلی باید کمر مردانه بستن
 بمردی و به عزم و پایداری
 دگر با ما بود از روی وجدان
 دمی از پا نمی باید نشستن
 ترا دوران این خدمت سرآمد
 که دست از کار و کوشش بازداریم
 همه باید اگر چه با تو پیوست
 چراغی را کز نور تو آید
 بخواب آسوده اندر حجله گور
 بروزی که همه محشور گردیم
 دمی ایدل تو بگشای چشم عبرت
 یکی میمرد و دلها شود خون
 یکی هم چون که عمرش رفت برباد
 یکی میمیرد اما زنده گردد
 وزیری رخت از عالم بدر برد
 وزیری تا قیامت زنده ماند
 بسالیکه جهان را گفت بدرود
 چو نادم هست بزار تملق

بحرف ما نمیگوئی جوابی
 تو اندر لابلای هر کتابی
 بخوانم تا مگر چیزی بدانم
 تو پیش چشم من گشتی مجسم
 هر آن خدمت که می باید کردی
 ردائی را که پوشیدی بپوشیم
 (درخیزی که بگشودی نبستن)
 بی انجام هر شایسته کاری
 نگهداری ایتام و غریبان
 نشاید عهد دیرین را شکستن
 ولی تا جان بود ما را نباید
 و این خم را ز جوشش بازداریم
 در این خانه را نتوان ولی بست
 روا نبوده بخاموشی گراید
 الا تا بردمد آن نفخه صور
 ز دیدار تو ما مسرور گردیم
 بین عزت بود به یا که ذلت
 چکد خون در غمش از چشم گردون
 کسی دیگر نیارد نام یاس
 یکی از کار خود افسرده گردد
 ولی دانا نمیگوید که او مرد
 زنیکی نام وی پاینده ماند
 هزار و سیصد و پنجاه و شش بود
 سخن را خاتمت داد و تحق

از آقای عباس آخوند (نادم)

چون قلب رئوف مهربانت

ای شاد ز لطف حق روانت	صد رحمت ایزدی بجانت
چای تو بیزم حامیان بود	نام تو بجاست کو نشانت
بودی تو دلیل و رهبر ما	یادی نکنی ز همگیا نت
ای آنکه ب عمر خویش بودی	پیوسته بیاد دوستا نت
آخر زمیان ما برفتی	فردوس برین شد آشیانت
از هجر تو جان حامیان سوخت	چون قلب رئوف مهربانت
شد مدفن تو کتابخانه	از فسطاط علاقه بر آنت
داریم امید آنکه باشیم	از بعد تو ما ز پیروانت
ای یاور دین حق وزیری	ای از تو بفخر دودمانت
چون دیده انتظار کردید	چشم جبروتی نحو نشانت

از آقای حاج امیرممد جبروتی

مژده خلد

نود و هفت پس از سیصد و الف	ز جهان رفت وزیری بجنان
شب رحلت دم جان دادن وی	مژده خلد بدادی رضوان
رفت نزد پدر و اجدادش	خادم و خادمه خورو غلمان
نتوان گفت چه خدمتگاهی	بنموده است در این جزء زمان
کو هدایت چو بد او خادم حق	زان بچنت بنموده است مکان

از آقای حاج میرزا محمد علی هدایتی یزدی

خلقی شده محزون و غمین حاج وزیری

خلقی شده محزون و غمین حاج وزیری
گریان و پریشان و حزین حاج وزیری
گرید بتو هر کاخ نشین حاج وزیری
بر مردم بدبخت معین حاج وزیری
میبود مرام تو چنین حاج وزیری
گفتا اسفا حامی دین حاج وزیری
مخروب ز سعی تو نوین حاج وزیری
بر جاست زمانها و سنین حاج وزیری
باجمع کتب های وزین حاج وزیری
با همت تو هست رهین حاج وزیری
باشد چه عمل بهتر از این حاج وزیری
صوتش همه جابود طنین حاج وزیری
نه داشت نظر سیم و ثمین حاج وزیری
با کجر و با منکر دین حاج وزیری
شد کشته بخود گفت منشین حاج وزیری
نشست ز پا بود کمین حاج وزیری
ترویج بر این دین مبین حاج وزیری
میهمانی مولا بیقین حاج وزیری
در راه تو ساینند جبین حاج وزیری
مشتاق تو در خلد برین حاج وزیری
هستی بچنان صدر نشین حاج وزیری
این واقعہ دشوار ترین حاج وزیری
تا آنکه زمن هست حاج وزیری

۱۳۹۷

از مرگ تو ای مرد خدا زاده زهرا
دلها همه خون است ز داغ تو زن و مرد
سوک تو نه تنها بهمین هموطنان است
غمخوار بر این جامعه بودی بحقیقت
راحت نشستنی که راحت برسانی
هر کس خبر مرگ تو بشنید بر آشفت
در مسجد جامع خدمات تو هویدا است
تشکیل صلوة جمعه داده بجامع
تأسیس کتابخانه معظم بنمودی
تأسیس دبستان تعالیمی اسلام
راه و روش دین که بر این نسل نمودی
بودش چه توانائی گفتن سر منبر
از بهر خدا گفت و خدا را بنظر داشت
میداشت رمق تا ببدن سینه سپر کرد
از بهر دو مقتول که بردست بهائی
تا قاتل اصلی برسانید سر دار
در مدت عمرش شب و روز همی کرد
خواندند و را عاقبت الامر بجنّت
حوران بهشت و ملک و خیل فرشته
بشتاب که غلمان پی خدمت زده اند صف
مهمان شه کربلائی تو بجنّت
رفتی وز غم جسم و روان همگان سوخت
بل زنده بود (باقی) آن مفخر تاریخ

از آقای حاج سید محمد باقی زاده

این اشعار موشح و ماده تاریخ و استقبال از اشعارات اثر طبع مولف است

اشعار موشح بنام نامی و اسم گرامی مرحمتشان حضرت حجة الاسلام والمسلمین الحاج سید علیمحمد وزیری قدس سره

ای یگانه حامی دین ، دین حق را گوشوار
چون که بودی دین و ایمان را یگانه غمگسار
میدهیم هر روز از دست سیدی والاتبار
لیک از داغت نگر ماها تمامی داغدار
ای که بودی هر زمان این شیعه را غمخوار و یار
از فراق دوریت محزون خلق این دیار
چونکه روح پاک تو کرده مکان بر شاخسار
چون مکان و جای تو آنجا بود ای با وقار
رفتی از دار جهان تو جانب دارالقرار
چونکه بودی دین و مذهب از وجودت استوار
زین جهت از فرت تو بین برخسارم غبار
روح تو بادا بخت نزد جدت برقرار
زین جهت بینم رثوف و یاورانش داغدار
هم مروج پروریدی در خفا و آشکار
لیک از در کلامت جانها کردی نثار
آنکه مهرش در درونت کرده بودی برك و بار
رهبری کردی که گشتی سوی جنت رهسپار
زینجهت یاران او بینم سراسر اشکبار

الف - ای عزیز فاطمه ای سید والاتبار
ل - لب گشایم از غم دوری تو ای محترم
ح - حیرتم باشد که از جور فلک ما شیعیان
الف - از جفا و فتنه جور زمان تو رسته ای
ج - جانب فردوس اعلا روح پاکت شد قرین
س - سرعت حسن عمل از مردم این شهر رفت
ی - یاورانت جملگی در حزن باشند سر بسر
د - در جنان امروز باشد شور و غوغائی پدید
ع - عالم دین نبی و حامی احکام آن
ل - لازم و واجب بود داغ ترا نظم آورم
ی - یاری دین خدا بودی همیشه کار تو
م - مهربان یاری بدی ای سرور عالیمقام
ح - حامی احکام دین بودی تو با قلبی رثوف
م - متصل تعلیم دین کردی بتقریر و قلم
د - دادی اکنون جان اگر در نیمه شب با قلب پاک
و - وارد خلد برین گشتی و میهمان حسین
ز - زینت منبر بدی هم واعظ سلطان دین
ی - یاور اهل ادب چون زحمت پرست از جهان

خالق یکتا بدارد این مکان را پایدار
(لطف) دارد او بیاران دریمین و در یسار
انتظار از دیدن رویت بود در انتظار

روح ایمان از کتب خانه عیان بنگر بچشم
ی - یادگار او بود یک گوهر از بحر شرف
تخلص - (لطف) سوزد زین مصیبت تا بروز واپسین

از : آقای حاج ابوالقاسم حاج لطفعلیان

عضو انجمن ادبی یزد

ماده تاریخ فوت حضرت حجة الاسلام والمسلمین مرحمتشان علیین آشیان الحاج سید علیمحمد وزیری قدس سزه

آندم از جور فلک شد نور روی تو نهان
رفتی از دار جهان شد رخنه ای در دین عیان
نو نهالانسی بهمت پروریدی خوش بیان
تا بماند دین جدت در زمانه جاودان
تا که حکم آن عیان سازی بنزد مردمان
نبودی آسوده یکدم تا که رفتی در جنان
تسلیت گویم ز داغت حضرت صاحب زمان
در جهان بودی تو زهر بر تمام شیعیان
گفتمش با اشک ریزان سال فوتش را بخوان
روح او گردید بخت همجوار مؤمنان
۱۳۵۶
چونکه بودی حامی من تا که بودی در جهان

از غمت آتش زدی اندر قلوب شیعیان
سید والا نسب ای حجة الاسلام یزد
رهنمای خلق بودی هر زمان از بهر دین
بهر این دین میکشیدی روز و شب زحمت بعشق
چند خوردی خون دل از بهر قرآن مجید
شعله عشق دیانت داشتی در دل بسی
ای (وزیری) ای یگانه حامی دین مبین
ای سر و سردار دین فرزند ختم المرسلین
چون خردمندی ز من پرسش نمود از رحلتش
سال خورشیدی طلب کن بس بخوان تاریخ آن
نور چشمش (لطف) دارد این زمان بر طبع من

از : آقای حاج ابوالقاسم حاج لطفعلیان

عضو انجمن ادبی یزد

شفا بخش دلها

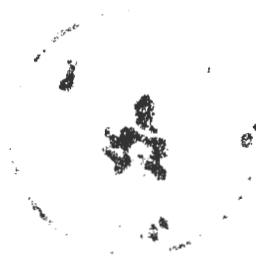
آنکه در خاک سیه مدفون است همه دلها زغمش پر خون است
بیت فوق را آقای وفائی سروده و از آقای نادم خواسته‌اند تا
غزلی در این باره بسرایند و نامبرده نیز بشرح زیر سروده

آنکه در خاک سیه مدفون است	همه دلها زغمش پر خون است
مه تابان سپهر ادب است	مهر رخشنده این گردون است
این همان گنج گرانمایه ماست	که کنون زیر زمین مدفون است
گوهر بحر معارف همه اوست	زر نایست و در مکنون است
بر سر تربت پاکش بشین	که شفا بخش دل محزون است
در دلش مهر علی باشد و آل	دل بی مهر علی مجنون است
از وفائی نتوان یاد نکرد	که تقاضای وی این مضمون است
هرچه در وصف وزیری بسرود	نادم ما سخنش موزون است

« غم بر غم ما افزود »

چون ماه جمادی شد ماتم بجهان آمد	شادی ز میان رفت و اندوه و فغان آمد
مرد و زن از این ماتم در آه و فغان یکسر	زهرای حزین غمگین در شور و نوا حیدر
از کلشن دین افتاد نخل دگری از پا	وانگه بجنان سرزد آن تازه گل رعنا
هر بلبل خوشخوانی يك عشق بسر دارد	و آن سرکه ندارد عشق آیا چه ثمر دارد
در پنج جمادی چون گشتی ز جهان بدرود	خود از غم دنیا رست غم بر غم ما افزود
از موسوی این اشعار از هجر وزیری بود	کو را بجهان کمتر مانند و نظیری بود

از : آقای سید علی اصغر موسوی
خور و بیابانک (محمصل علوم دینی یزد)



«جهاز و مهر زن مهر است ایدوست»
«محبت مغز باشد ما بقی پوست»
«در آن خانه که نبود مهربانی»
«جهنم زار و نامش زندگانی»

استقبال جمعی از شعراء از ابیات فوق که بوسیله
« حضرت حجة الاسلام وزیري رحمة الله عليه »
در مورد مهر و محبت سروده شده

« جهاز و مهر زن مهر است ایدوست »
 « محبت مغز باشد ما بقی پوست »
 « در آن خانه که نبود مهربانی »
 « جهنم زار و نامش زندگانی »

استقبال از اشعار فوق
 « اثر طبع آقای ثابتی اشرف »

صداق و طلاق

اساس و مظهر یکتا پرستی
 فرا گیرد بهشت عشق را تب
 در دنیای غم از پایه بسته
 دل آدم در این دنیا نکیرد
 شکوفان شد گلی در نقش انسان
 جهان گشت از سکوتی سرد بیدار
 نبود آنروز نامی از طلاق
 نه آدم خواست از هوا جهازی
 میان مرد و زن دیواری آنروز
 شده بر پایه ایمان پیاده
 ابر مرد زمان آن نیک فرجام
 محبت مغز باشد مابقی پوست
 جهنم زار و نامش زندگانی

کهن نقاش بی همتای هستی
 جهان تا گردد از شادی لبالب
 شود سد سکوت از بن شکسته
 بهشت زندگی سامان پذیرد
 به هوا داد خلاق جهان جان
 نخستین زوج خلقت شد پدیدار
 نبود آنروز دعوی صداقی
 نه هوا داشت از آدم نیازی
 نبود از سیم وزر آثاری آنروز
 اساس اجتماع و خانواده
 چه خوش گفتمان و زیری مرد اسلام
 جهاز و مهر زن مهر است ایدوست
 در آن خانه که نبود مهربانی

« جهاز و مهر زن مهر است ایدوست »
 « محبت مغز باشد ما بقی پوست »
 « در آن خانه که نبود مهربانی »
 « جهنم زار و نامش زندگانی »

استقبال از اشعار فوق
 « اثر طبع آقای ادیب یزدی »

گل سوری

بود خوان طبیعت را نمک زن
 گر آن گل در بهاران است دلکش
 گل روی زن ار پیریش پژمرد
 کنی چون مهربانیهای او یاد
 تو گوئی بشکند در غ خاطر
 زنان با وفا و بامهر و زیبا
 زنی گر اندکی هم زشتروی است
 ولیک آن زن که بی مهر و وفای است
 بود آن زن بلا ی و آفت مرد
 هر آن زن عاقل و دانش پژوه است
 زنان ما که اکثر کرده تحصیل
 گروهی دختران طالب زر
 بخواهند از جوانان مهر بیحد
 چو آن مهر و جهیزیه است بسیار
 چو نکشاید گره زین کار تدبیر
 که ناگه سن زن از سی گذشته
 نه آن دختر جهیزش گشته تکمیل
 هر آن میوه که وقت خود نچینند
 گل سوری نچینی گر بهنگام
 ببرده مال دنیا هر دو را دل
 بهای آدمی فضل و کمال است
 چو زن را نی عفاف و نی تمیز است
 (ادیبا) گفته بس خوش آن نکو مرد
 جهاز و مهر زن مهر است ایدوست
 در آن خانه که نبود مهربانی

گلی صد طنز گلای جهان زن
 بود این گل همیشه خرم و خش
 زدل یاد وفایش کی توان برد
 بذکر عشق و برنائی شوی شاد
 گل برنائی آن روی عاطر
 بیباغ چه مردان انسد گلها
 ورا تقوا و عصمت آبروی است
 بری از عصمت و صدق و صفای است
 و گر در حسن و زیبائی بود فرد
 یقین میدان که دور از این گروه است
 برد خاطر ز اهواء و ز تسویل
 پسرهای حریص سیم و گوهر
 پسر ها هم اثاث الیت بیعد
 فراهم کردن آن هست دشوار
 فتد هر ساله امر خیر تأخیر
 پسر مردی سی و نه ساله گشته
 چنان مهری پسر نی کرده تحصیل
 خراب آنرا بروی شاخه بینند
 شود پژمرد و ریزد سر انجام
 زکهنه این حقیقت مانده جاهل
 نه پول و گوهر و مال و جمال است
 چه ارزد؟ گرد و میلو نش جهیز است
 وزیر آنکه در هر فضل بد فرد
 محبت مغز باشد ما بقی پوست
 جهنم زار نامش زندگانی

« جهاز و مهر زن مهر است ایدوست »
 « محبت مغز باشد مابقی پوست »
 « در آن خانه که نبود مهربانی »
 « جهنم زار و نامش زندگانی »

استقبال از اشعار فوق
 اثر طبع آقای احمد عسکر شاهی

« یادگار وزیری »

که شمع محفل اهل ادب اوست	تقاضا کرد از چاکر یکی دوست
اگر تکثیر بنمائی چه نیکوست	دویستی کز وزیری یادگار است
که از عطرش فضا همواره خوشبوست	همان شعری که گاه عقد میخواند
محبت مغز باشد مابقی پوست	جهاز و مهر زن مهر است ایدوست
جهنم زار و نامش زندگانی	در آن خانه که نبود مهربانی
زن بدخلق یا مردی که بدخوست	بمیرد به بود در نزد محبوب

استقبال از اشعار فوق
 « اثر طبع آقای استاد علی اکبر حافظی »

نقشی بدلها

پی تحصیل آن باش ای جهان دوست	ز هر چیزی نکوتر نام نیکوست
که از دولت نکوتر نام نیکوست	ندارد دیده صاحب دل بدولت
که سیم وزر کسان را بر کند پوست	بزرگان را نظر برسیم و زرنیست
غلام همت آنم که خوش خوست	ز خلق و خوی خوش قومی عزیزند
بگو با اهل عالم اینک ایدوست	عبادت از وزیری باید آموخت
نبودش جز محبت در رگ و پوست	نبودش جز بکار خیر اقدام
تعالی الله که نامی را چه نیروست	زده نقشی بدلها نام نیکش
همانا زیب بخش جاودان اوست	چو عمر عاشق حق جاودانیست
روان پر فتوح او سخن گوشت	زهی فرخنده آثاری که تا حشر
که با ارواح نیکان هم ترازوست	درود حافظی بر روح پاکش

« جهاز و مهر زن مهر است ایدوست »
 « محبت مغز باشد مابقی پوسست »
 « در آن خانه که نبود مهربانی »
 « جهنم زار و نامش زندگانی »

استقبال از اشعار فوق
 اثر طبع آقای عباس آخوند
 (نادم)

« بهای گوهر »

نصیحت گوش کن ای جان مادر	مکن اصرار اندر مهر دختر
مخواد از بهر دختر مهر بسیار	مگر دردانه آوردی ببازار
و یا سوداگر بازاری ای زن	بهای گوهر خود را تو مشکن
یکی بشنو ز گفتار وزیری	کلام نغز و در بار وزیری
جهاز و مهر زن مهر است ایدوست	محبت مغز باشد مابقی پوست
چنین گوید همان مرحوم مغفور	کسه با اجداد پاکش باد محشور
در آن خانه که نبود مهربانی	جهنم زار و نامش زندگانی
از آن نادم باستقبال وی خاست	که لطف از طبع او بنمود درخواست

استقبال از اشعار فوق
 اثر طبع آقای سید محمد حسینی زاده
 کارمند کارخانه درخشان یزد

« نگین انگشتر ایمان »

جهاز دختران نیک سیرت	نباشد غیر ایمان و محبت
وفا و مهر پیش چشم شوهر	به از فرش و اثاث و زینت و زر
بجای مهر زنها مهر نیکوست	که داری همسری را همسرش دوست
که فرمود آیه الله وزیری	به زوجین جوان تا وقت پیری

« جهاز و مهر زن مهر است ایدوست »
 « محبت مغز باشد ما بقی پوست »
 « در آن خانه که نبود مهربانی »
 « جهنم زار و نامش زندگانی »

محبت مغز باشد ما بقی پوست
 که در انگشت ایمان نگین است
 یگانه گوهر بحر معانی
 جهنم زار و نامش زندگانی
 نخواهد رفت تا جان دارد از یاد

(جهاز و مهر زن مهر است ایدوست
 کلام او کلام راستین است
 سپس فرمود مرد آسمانی
 در آن خانه که نبود مهربانی
 حسینی را بیان تغز امتداد

استقبال از اشعار فوق
 اثر طبع آقای کاظم احرامیان پور
 کارمند پست استان یزد

« کثرت مهر »

چرا تنها بدی برنای زن دوست
 فروشنده مردم بی عقل حالا
 پی بگرفتن مهرند امروز
 ز وصلت روگردان گشته و قهر
 اگر جای دو رنگی بود رافت
 جوان را کسی ز عقد پرهیز بودی
 در آن شعری که میباشد چو صد گنج
 محبت مغز باشد ما بقی پوست
 جهنم زار و نامش زندگانی
 در این مقوله‌ها بهتر سرودی

اگر مهر زنان کم بود ایدوست
 چرا دختر بجای جنس و کالا
 چرا برخی چو جبار زر اندوز
 چرا نسل جوان از کثرت مهر
 اگر بودی بجای قهر الفت
 و یا مهر و جهاز ناچیز بودی
 چو خوش گفت آن وزیری سخن سنج
 (جهاز و مهر زن مهر است ایدوست
 در آن خانه که نبود مهربانی
 اگر (کاظم) روان آزاد بودی

« جهاز و مهر زن مهر است ایدوست »
 « محبت مغز باشد مابقی پوست »
 « در آن خانه که نبود مهر بانی »
 « جهنم زار و نامش زندگانی »

استقبال از اشعار فوق
 اثر طبع آقای محمود مضطرزاده

« نوای مهر بانی »

<p>چرا خاموش بنشستی بگلزار که جان را تازه گردد زندگانی کز آن گردد مشام جان معطر که باشد در جهان کام تو شیرین که گردی فارغ از اندوه و محنت و ز آن وصلت پشیمانی نبینی نباش اندر پی مهر و جهازش نیارد جز سعادت از برایت سخن کوتاه بنمای از کم و بیش نخواهی و نگیری مهر بسیار بگیر از راه عقل خویش تصمیم بگویم تا که از آن پندگیری که رحمت بر روان پاک او باد محبت مغز و باقی جملگی پوست جهنم زار و نامش زندگانی محبت پیشه خود ساز یکسر</p>	<p>الا ای بلبل شوریده زار بیا سرکن نوای مهر بانی ز گلزار محبت نیست خوشتر محبت پیشه کن ای یار دیرین روان خود بیارای از محبت چو خواهی همسری را برگزینی نظر کن بر نهاد و قلب پاکش چو باشد مهربان زن در سرایت نخواهی گر پریشانی و تشویش ترا گویم سخن ای مرد هوشیار که خوشبختی نباشد در زرو سیم بخاطر آمدم شعر وزیری چنین میگفت ز آن طبع خدا داد جهاز و مهر زن مهر است ایدوست در آن خانه که نبود مهر بانی سخن کوتاه کن محمود و بگذر</p>
--	---

« جهاز و مهر زن مهر است ایدوست »
 « محبت مغز باشد مابقی پوست »
 « در آن خانه که نبود مهربانی »
 « جهنم زار و نامش زندگانی »

استقبال از اشعار فوق
 اثر طبع ستوانیکم باز نشسته
 صفرعلی فلاح

(چراغ زندگانی)

بعنوان وفا و مهربانی
 تو نیکی کن در این دنیای فانی
 بهر جایی عزیز جاودانی
 که زن باشد چراغ زندگانی
 نماید تربیت نو باوگانی
 سزاوار است تا قدرش بدانی
 گلی خوشرنگ و بو در گلستانی
 همیشه خرم و شادان بمانی
 نباشد هیچ به از شادمانی
 عمل کردی تو حکم آسمانی
 محبت کن همیشه کامرانی
 سزاوار است از وی قدر دانی
 جهنم زار و نامش زندگانی
 نکوکاری بکن تا میتوانی

دهم پندی ترا گر نکته دانی
 محبت هر که دارد رستگار است
 تو ای انسان اگر داری محبت
 بویژه زن برای شوی و فرزند
 وفا و مهر زن هر جا که باشد
 زن و مهر و وفا گرداشتی تو
 توای فرخنده زن چون باوفائی
 فرح زادی فرح بخشی فرحناز
 نباشد هیچ بهتر از محبت
 اگر داری وفا در عهد و پیمان
 محبت هر کجا نبود صفا نیست
 چه نیکو گفت مرحوم وزیری
 (در آن خانه که نبود مهربانی
 بیادش گفت کای فلاح یزیدی

استقبال از اشعار فوق
 اثر طبع آقای مختار باغشاهی

(گلهای بهاری)

جهاز مهر زن را کم نمائید
 مگر سودا گرو گوهر فروشند

شما که پیرو دین خدائید
 چرا دختر به سیم وزر فروشند

« جهاز و مهر زن مهر است ایدوست »
 « محبت مغز باشد مابقی پوست »
 « در آن خانه که نبود مهربانی »
 « جهنم زار و نامش زندگانی »

درون خانه ها ماندند تنها
 شود نوکدخدائی سخت و دشوار
 از آنها کس نکردی خواستگاری
 از آنها احقران کردند پرهیز
 زنسل مردمانی عاقل و پاک
 همه ثابت قدم در عهد و پیمان
 بزبانی چو قرص ماه بودند
 پسرهارا دل از این غصه خون شد
 همه ترك زناشویی نمودند
 که عالم بود و واعظ هم سخندان
 که باشد چون عسل شیرین و هم نغز
 توهم باشوق بشنواي برادر
 محبت مغز باشد مابقی پوست
 جهنم زار و نامش زندگانی
 بروح آن ادیب نغز گفتار

هزاران دختران ماه میما
 جهاز و مهر زن چون گشت بسیار
 همه زیبا چو گلهای بهاری
 جهاز جملگی چون بود ناچیز
 پسرهایی زرنک و خوب و چالاک
 همه دارای عقل و دین و ایمان
 همه زن دوست و زن خواه بودند
 ولی چون مهر دخترها فزون شد
 چو قادر بهر مهریه نبودند
 (وزیری) افتخار یزد و ایران
 دو بیت شعر پندآمیز پر مغز
 از او باقی بود تا روز محشر
 جهاز و مهر زن مهر است ایدوست
 در آن خانه که نبود مهربانی
 درود باغشاهی دل افکار

استقبال از اشعار فوق اثر طبع مؤلف آقای لطفعلیان (لطف)

فراده یکدمی تو گوش ایدوست
 مکن سختی ز مهرش بس که نیکوست
 که مهر زن همان مهر است ایدوست
 جهنم زار و نامش زندگانی
 که مهر او فزون گردد بشوهر
 کجا روز امر شوهر میگذارد
 محبت دست آرجز این رهی نیست
 بماند او ز امر شو بغفلت

زتودارم نصیحت بس که نیکوست
 بهنگام نکاح دختر خود
 چنین فرمود مولانا وزیری
 در آن خانه که نبود مهربانی
 شنو از لطف و کم کن مهر دختر
 اگر که مال دنیا دوست دارد
 مقام زوج و همسر سرسری نیست
 اگر محروم باشد زن زلفت

بخش سوم

چند نمونه از اعلامیه‌ها
و مقالات منتشره

اعلامیه‌ای که هنگام ارتحال حجة الاسلام وزیرى قدس سره

از طرف هیئت حامیان مسجد جامع یزد منتشر شده

اذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلثة لایسدها شیئی

حضرت حجة السلام و المسلمین آقای حاج سید علیمحمد وزیرى مظهر افتخار ، سر فرازی یزد ، عالم ربانی باصفات انسانی ، روحانی عالقدر و کم نظیر و ادب پرور پاکضمیر ، کسیکه نمونه خون پیغمبر خاتم در عروقتش جوش میزد و نشانه خوی ائمه اطهار از وجودش آشکار بود آنکه عمری را در راه آسایش اجتماع و توسعه فرهنگ و خدمت بدین مبین اسلام و ترویج شریعت حضرت خیر الانام صرف کرد سرانجام در ساعت ۸/۵ بعد از ظهر روز شنبه سوم اردیبهشت ماه ۳۶ برابر با چهارم جمادی الاول ۱۳۹۷ هجری قمری دعوت حق را لبیک اجابت گفت و دار فانی را وداع کرد و بدیار باقی شتافت و بافقدان خود همشهریان را ماتمزده و عزادار و عموم برادران ایمانی خویش را سوگوار و داغدار ساخت .

بی نظیر شاخه گلی که هر مشامی را با بوی خود معطر میساخت شکست و پر پر شد و با آنکه از خاطرها محو نخواهد شد بعطر افشانی خود خاتمه داد .

اعضاء هیئت حامیان مسجد جمعه یزد که سرپرست معظم خود را از دست داده اند با دلی خونبار و چشمی اشکبار باجداد طاهرین این سید بزرگوار و شخصیت عالیمقدار و جامعه روحانیت و عموم مسلمین و برادران ایمانی و اعضاء محترم کتابخانه وزیرى و انجمن ادبی کتابخانه وزیرى و جامعه تعلیمات اسلامی و هم چنین فاسمیل معظم و بازماندگان آن فقید سعید تسلیت و تعزیت گفته و باطلاع میرساند مجلس ختمی از ساعت ۸ صبح روز دوشنبه ششم جمادی الاول ۱۳۹۷ از طرف

خاندان آن مرحوم مغفور در مسجد جامع کبیر یزد و از ساعت ۸ صبح روز
سه شنبه ۷ جمادی الاول ۹۷ در مسجد برخوردار از طرف حضرت حجة
الاسلام آقای حیدری و از ساعت ۸ صبح روز جمعه ۹ اردیبهشت ۳۶
برابر با دهم جمادی الاول ۹۷ از طرف این هیئت در مسجد جامع کبیر
برگزار میگردد

شرکت برادران ایمانی و قرائت فاتحه‌ای در مجالس
منعقد در عین حال که نشانه قدردانی خیرمندان و پاکدلان
از خدمات صادقانه آن یگانه دوران میباشد موجبات شادی
روح این فرزند موسی بن جعفر (ع) را نیز فراهم خواهد
ساخت

هیئت حامیان مسجد جامع یزد

اعلامیه‌ای که از طرف محصلین یزدی علوم دینی حوزه

علمیه قم در بلده مقدسه مذکور منتشر شده

ضایعه‌ای بزرگ

در گذشت خطیب معظم و واعظ محترم حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج سید علی محمد وزیری اعلی الله مقامه ، جامعه روحانیت استان یزد را با فقدان یکی از پسر سابقه ترین خدمتگزاران بساحت مقدس دین و بهترین مدافعان حریم با عظمت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه روبه‌رو ساخت . آسمان فضل و ادب را از وجود ستاره‌ای فروزان خالی نمود ، قلبی عطف و پسر محبت از طیش ایستاد ، هاله‌ای از تأثر و اندوه فضای شهر را فرا گرفت و ... عزای عمومی اعلام شد .

معظم له بدون مبالغه در تجدید حیات حوزه علمیه یزد پرورش طلاب علوم دینی، تقویب مراکز علمی ، سرو سامان دادن به جامع مذهبی ، تحکیم مبانی اخلاقی ، ایجاد مؤسسات تربیتی و فرهنگی ، نشر آثار اسلامی و تأسیس کتابخانه وزیری ، نقشی بس مهم رابعه‌ده داشت و در تمام این قسمت‌ها آثاری پر ارج از خود بیادگار گذاشت . آن روحانی بزرگوار عمر پر برکت خود را در راه تبلیغ اسلام و قرآن و تعظیم شعائر دین ، دستگیری از ضعفا و مستمندان و مبارزه با اقدامات تبه‌کاران و فرق ضاله پیاپی رسانید . در رأس جامعه مبلغین شهرستان یزد انجام وظیفه کرد و در این راه از تأیید مراجع عظام و فقه‌های بزرگ عصر خویش

همواره برخوردار بود.

فسلام علیه یوم ولدو یوم مات و یوم یبعث حیا

برای بزرگداشت مقام علم و تقوی و بیاس حق شناسی خدمات
ارزنده آن مرحوم ، ضمن عرض تسلیت به پیشگاه حضرت بقیة الله عجل الله
تعالی فرجه ، هب چهارشنبه هشتم جمادی الاولی ۹۷ بعد از نماز مغرب
و عشاء مجلسی باشکوه در مسجد امام علیه السلام برگزار میشود ،
شرکت علماء اعلام و فضلاء گرام و طلاب علوم دینی و بازرگانان
محترم و سایر طبقات در این مجلس موجب خوشنودی خداوند و تشکر و
امتنان ما خواهد بود .

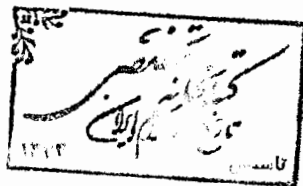
محصلین یزدی حوزه علمیه قم

بنام آنکه با آفرینش بمانعت بیان ارزانی داشت

از بهترین راههایی که میتوان به عمق جان يك ملت با همه خصوصیت‌های پرورشی - اخلاقی - مذهبی - سیاسی و اجتماعی آن ملت پی برد راه شناسائی فرهنگی آن ملت است .

و این رسالت بزرگی است بدوش تاریخ زمانها و اصولا فلسفه تاریخ و تحلیل تاریخی اقوام مختلف . فرهنگها در طول زمانها ساخته میشوند و بصورت يك انرژی فشرده‌ای در اختیار نسل‌های بعد قرار میگیرند انرژی که میتواند در طول مسیر زندگی فردی یا افرادی تا پاهان راه یاریشان کند . یعنی میتواند در میان قوم و جمعیتی « هدف » بیافریند و « جهت » عرضه کند و میدانیم که تنها در انتخاب صحیح راه حرکتی ، آنچه که بعنوان ضروری‌ترین و اولیه ترین امر تلقی میشود همان « هدف » و « جهت » است .

و باز با اندك مطالعه‌ای به این واقعیت میرسیم که در هر زمانی فرزندان خاص زمان توانسته‌اند که به این کلید بزرگ و رمز سازنده دست یابند . انسانهایی پیدا شده و توانسته‌اند که عریان و مجرد از هر علقه و علاقه‌ای آنچنان گسترده و پر تلاش پیرامون مسائل مختلف و راههای عملی و اجتماعی خود فکر کنند و تصمیم بگیرند که تا آینده‌ها از آن افق روشن بهره بگیرند . انسانهایی پیداشده و توانسته‌اند که با کشف رابطه صحیح و پیوند مناسب انسان و مکتب ، انسان و مذهب ، نیروی عظیم فرهنگی را در استخدام بگیرند و از آن برای اوج و تعالی



افکار ملتشان قدرت بسازند . انسانهایی پیدا شده و توانسته‌اند که از لحظات عمر و ذرات وجود و از هر جمله حرف و از تکان هر حرکت و از هر شوری و هر عشقی و هر علاقه‌ای بنفع خواستهای پر همتشان در اجرای همان وظیفه سنگین و تحقق همان رسالت سازنده استفاده کنند . و ما می‌گوئیم بدنبال همه آنها :

انسانی پیدا شد و توانست که در تحکیم این پیوند و استخدام این انرژی بزرگ یعنی تحلیل رابطه انسان و مذهب ، انسان و فرهنگ ، مذهب و فرهنگ ، به موفقیت‌های شایانی برسد و در سایه این کشف بزرگ که از وجود سراپا ایمان و تلاش و امیدش منشاء داشت قدم‌های پر ارجی در زمینه‌های مختلف اجتماعی بردارد .

به پدرانمان باخلوص و تحرك ، درس مجاهدت ، تقوی ، شور ، همت ، یاری و پاکی بیاموزد .

به مادرانمان درس عفت ، وفا ، مسئولیت و تربیت عرضه کند .

به فرزندانمان درس آموزش ، صفا ، تلاش - صعود - عبادت و معراج عنوان نماید .

به جامعه‌امان درس همدردی - یکرنگی خودسازی - جهاد - رضا - صداقت امانت دین باوری و فرهنگ دوستی باز گوید .

به فرهنگ دوستانمان کتاب - علم - خدمت - رسالت - تحقیق ارشاد و زندگی عملی ببخشد .

به مؤمنینمان مسجد ، محراب - نماز - قبله - سامان و نیاز عطا کند . و به هر حاجتمندی در خور قدرتش اجابت و به هر دردمندی لا اقلش «آه» و به هر حیاتمندی باشکوهش «نور» و به روحانیتش همت و به سیادتش خدمت .

آری او بود که در همه جبهه‌ها تلاشگر بود . تلاشگری پرایمان .

دروود پروان پاکش و امید ما از پیشگاه خداوندگار ادامه راهش .

جامعه‌کویندگان مذهبی این شهر نیز از اینکه این عنصر واقعی منبر

« حجة الاسلام وزیری »

را از دست داده سخت داغدار است .

و برای عرض تسلیت به پیشگاه صاحب منبر رسول خدا (ص) و

جانشینان پاکش بویژه یگانه امید بشر « حضرت مهدی عجل »

وگرامی داشتن خدمات آن فقید سعید مجلس یادبودی صبح شنبه

یازدهم جمادی الاولی ۱۳۹۷ - دهم اردیبهشت ماه در مسجد روضه

محمدیه بر پا میدارد .

شرکت عموم طبقات نشانه همگامی با این هدف خواهد بود .

جامعه سخنوران مذهبی یزد

نقل از شماره ۱۰۶۵ روزنامه ملك

بقلم آقای حسینعلی صبور دبیر ادبیات

مرد «مردستان» دیار ما درگذشت

خبر ناگهان در شهر پیچید و شهر را از جا کند و مردم را در غمی جانکاه فروبرد او ، مرد مردستان دیار ما . آنکه پرتلاش و نیک اندیش و بزرگمردی وارسته و دانا و توانا بود مردم از جان و دل به او عشق می ورزیدند و تشییع پر شکوهش دلیلی بر اثبات این مدعاست که حاج سید علیمحمد **وزیری** در دلها جا داشت ، آثار و مآثر جاودانه و گرانقدرش بزرگترین باقیات و صالحاتی است که از او بجای مانده است . کتابخانه **وزیری** وابسته به آستان قدس رضوی ، مسجد جامع یزد ، مدارس متعدد تا سطح دبیرستان و دهها آثار خیر دیگر که از این وارسته مرد پاکباز در شهر ما نگین های ماندنی انگشتی دانش و بینش اند خود بزرگترین گواه بر اینند که او همه عمر را در غمخواری و مددکاری و تسرویس معارف انسانی و اسلامی و تزکیه روانها بسر آورد و خوش بسعدت آنانکه این چنین محبوب و ارجمند زیست نمایند . و این چنین نیک نام و نیک فرجام بدیار ابدیت رهسپار گردند .

با او سالها دمساز بودم ، از محفلش و از فیض حضورش استفاده بردم هر هفته يكشنبه ها را به امید تشکیل انجمن بپایان می رساندم و شب هنگام که افتخار رسیدن به حضورش را می یافتم بی خودانه بدست بوش

می‌شتافتم صورتم را می‌بوسید و بمناسبت شعری می‌خواند که از همان نخستین دقایق همه را به وجد می‌آورد و گرمی میداد سالها این چنین گوئی با او زیستم. و او سالها تا آخرین روزهای واپسین حیات انجمن مذکور را بر پا میداشت در کتابخانه‌ایکه با خون دل ساخته و پرداخته بود در اطاق انجمن مشتاقانه حضور می‌یافت چه آنزمان که حال و هوایی داشت و چه در سالهای اخیر که کهولت رنجش میداد دمی از غم کتاب و کتابخانه و آنچه بدان وابستگی داشت فارغ نبود و از روح بسزرگش خستگی ناپذیر از تلاش باز نمی‌ایستاد.

اما. و اسفا که از پا افتاد و افتادنش نیز مردانه بود نه کسی را رنجی داد و نه خود رنجی کشید خدایش بیامرزد که مرد مردستان دیار ما بود و جایش تا ابد خالیست به روح پرفتوحش درود می‌فرستیم و مصیبت جانکاه درگذشتش را به همه انسانها تسلیم می‌گوئیم.

اعلامیه و تصویری که بمناسبت چهلمین روز درگذشت
فقید سعید تحت عنوان « ستاره‌ای در آسمان کویر میسوزد »
از طرف جامعه تعلیمات اسلامی یزد منتشر شده

هدف هر چه ارزنده تر ،
== تلاش باید وسیعتر باشد ==

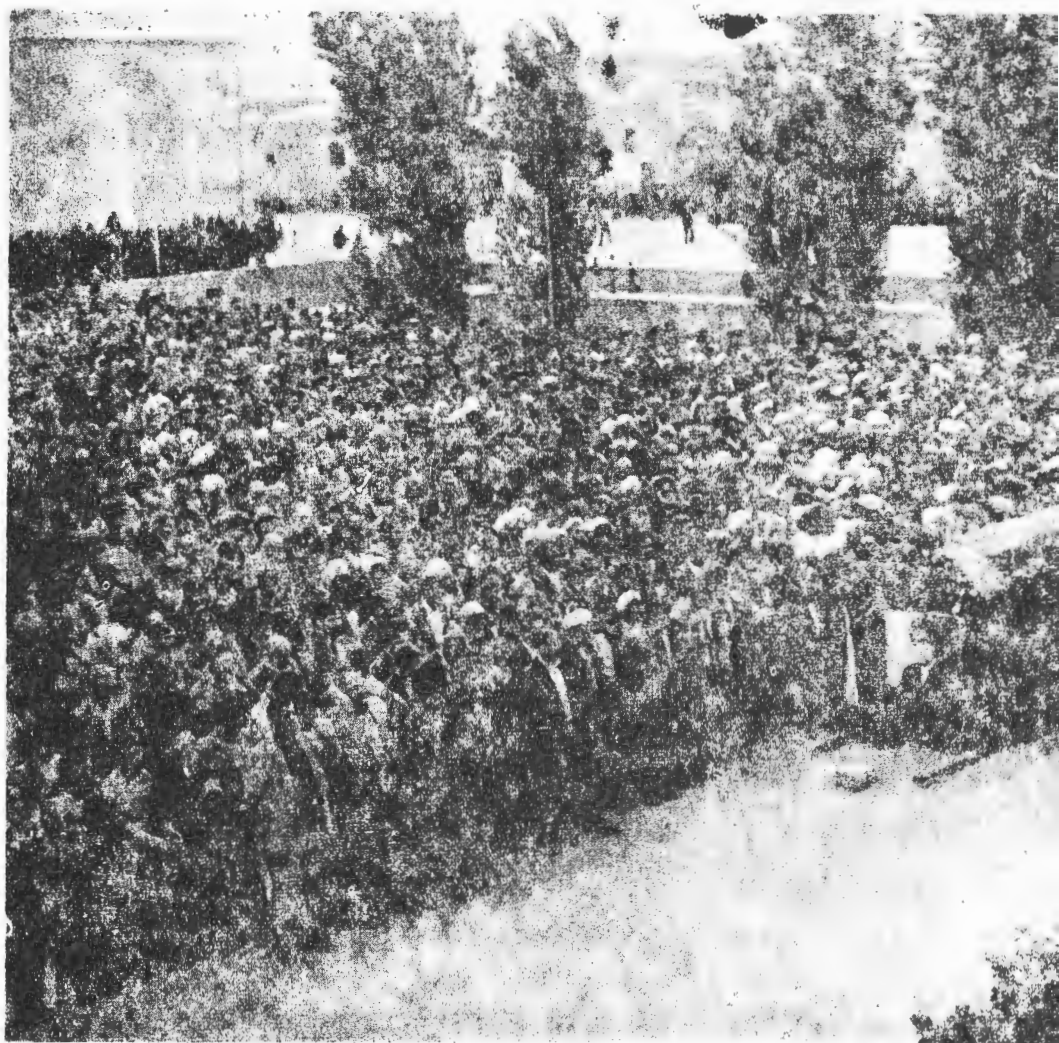
.....

روحانی فداکار ،
سازنده فرداهای بهتری است

جامعه تعلیمات اسلامی یزد



تا بکجا میرویم



دلها در غمش تبید

ای همسفر :

طلوع آرمان خواهی در نسل بشر سابقه‌ای درخشان دارد و همیشه معلمین جامعه بوده‌اند که با خوش سیرتی در کلاس آموزش زندگی عملاً درس تکامل و پویائی بازگفته‌اند .

و دیدی و دیدیم که اگر وجودی برمحوری منظم و مبنائی مستحکم بچرخد ، شعاع چرخشش تا دیر پاها میتواند با پوشش خود قلوبی را به آگاهی برساند و به تاریکخانه زندگیشان نور پاکدلی و انسان دوستی ببخشد .

ای همسفر :

شانه بشانه چرخهای سنگین صنعت اگر قدرت مدیریت و استقلال فکر در ماورای محدوده ماشین به انسان عطا نشود مسخ انسان در حریم يك «ابزارکار» امری انکار ناپذیر است و کدام مکتب است که بتواند با رفرمهای خاص اجتماعی و قوانین متقن و پویای خود ، این ایده‌آل را به باورهای انسان القاء نماید ؟ جز « مکتب اسلام » که با در نظر گرفتن دقایق خاص اجرائی حرکت تکاملی نسلهای «مؤمن» و «مسئول» خود را تضمین می‌نماید . و دیدی و دیدیم که اگر این ندا از حنجره‌ای عاشقانه برآید ، دلها را بدنبال خود می‌رباید و دستها را در پذیرش خود میکشاید و گامها را در پوشش خود میکشاند . و چه عناصری پاک و انسان دوستانی صمیمی و فرهنگ‌سازانی پرکار می‌پروراند . و سوسوهای امید آینده را در افقی بس نزدیک درخشان و پر فروز جلوه گر میدارد .

ای همسفر :

به سرمنزلی میرسیم که رسالت‌هایمان «اوجی» برپایداری و ابدیت‌مان میشوند . به سر منزلی که حقیقتها چهره می‌کنند ، چهره‌ها الگو میشوند ، و تلاشها از دامان پاک زمان برای بارها و بارها متولد میگردند .

و دیدی و دیدیم که کمترین فریادمان در حلقوم نمرد، که با صراحت از دهان‌ها غریو حیات آفرید، لحظه‌ای از عمرمان نماند که انگشتهای منصفان بر دامن تاریخ آنها را به ثبت رساند.

و ارتعاشی از شیار مغزمان نجست که گامهای مشتاقان و مخلصان آنها را به درون «زندگی عملی اسلامی» پیوست.

ای همسفر:

زادگاه ما مشتی خاك تیره نیست که سر بر آن فرو نهاده‌ایم و دل بد و سپرده و سخت بدان پای بسته‌ایم، که بستر گسترده زمان با همه تیزیابی و پرقدرتیش لانه انس ما و مهبط شور ماست.

و در و دیوار هستی گهواره جنبان شخصیت خاص اجتماعی ما در «کارآئی‌ها» و «خدمات مشبته» که به نفع مظلومان و محرومان و ناآگاهان جمعمان داشته‌ایم.

و دیدی و دیدیم که اگر فردی در مسیر پر تلاش زندگیش به شانه‌های استوار مردمانش سر نهاد و از تپشهای قلب دل‌ریشانش حرکت یافت و از دگرگونیهای نا بسامانش انقلاب یافت و از رنگ رفتگانش چهره افراخت و از آه درد مندانش آهنگ ساخت، «مردم دیده آن دیار شد».

و یاور هر شکستشان و مرهم هر زخمشان و خنده هر اشکشان.

و تو ای همسفر

دیدی و دیدیم که انسانی توانست نهال پر ثمر خود را در باغستان وجود چنان بارور کند که تا بود شمع افروخته شبستان فرهنگ‌سازان و خیراندیشان و تلاشگران باشد و مایه امیدواران و زبان گویای مبلغان و نای پرقدرت پیامداران،

و اینک نیز پشتواندای بر انجام هر رسالت و تأییدی بر تحقق هر خدمت

دیدیم که:

عزت اسلام را عزت خود میدانست، نه:

« عزت خود را عزت اسلام » ولذا در کسب هر عزت و افتخاری برای اسلام از هیچ امکانی در نمی گذرد و چون تشنه ای جان رسیده با همه وجود در جستجوی حیات خود و « دیگرانی » که خود را مسئول زنده سازی آنان میدانند تلاش می کند و :

« جاهدت فی سبیل الله حق جهاده »

در خور قدرتش جان میگیرد .

و دیدیم که :

چهل بار خورشید عمود وار بر مزار پر نورش گرمی داد و با هر شعاعش هزاران یاد خیر به ایمان توانا و همت والایش حواله کرد و هر کس بالحاظی ادای احترام و ابراز محبت نمود .

و ما نیز در صدد بودیم که در یادش اثری جامع و ارزشمند از قلم نخبگان و محققان معاصرش منتشر و در اختیار علاقمندانش بگذاریم که این مهم با کوتاهی زمان به تعویق افتاد و لذا اینک به این پیام قناعت نموده و بار دیگر می گوئیم :

« حجة الاسلام وزیوی » ره

تو دیگر ، تنها ، نیستی ، هر کس ما « تو » . هر کارمان جوابی به درس پر سوز و گدازت که مردانه وار بما آموختی و اینک نیز با « شکوهت » بر صدر دیباچه « ایمان و عمل » ادامه اش را از ما خواستی .

« روانت شاد و یادت گرامی باد »

جامعه تعلیمات اسلامی یزد

نقل از شماره ۱۱۰۴ روزنامه ناصر

بقلم آقای امیر محمد اویسی (دبیر ادبیات)

وزیری، روحانی و الامر تبّتی که با مجاهدات
و خدمات پر ارزش فرهنگی و اجتماعی
بر شهر و همشهریان ما حقی فراموش ناشدنی
دارد.

ای چرخ فلک خرابی از کینه تست
بیدادگری عادت دیرینه تست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند
بس گوهر قیمتی که در سینه تست

شب از نیمه گذشته بود ، آفتاب رخشان بهاری از تلؤ تلؤ و
درخشندگی باز ایستاده بود ، شفق نیلگون چهره زیبای خود را از نظرها
پنهان نموده و خلاصه جنبش ستارگان نور افشان در پهنشدت آسمان
بیکران همه جا را در برگرفته بود ، که ناگاه طیش قلب مرد وارسته از
حرکت باز ایستاد و سیمای نورانی بزرگمردی از دیار ما به خاموشی گرائید ،
این شخصیت تابناک و این رادمرد با فر و داد حجة الاسلام (وزیری)
بود که با مرگ خویش قلوب فرد فرد مسلمانان را غرق در ماتمی بزرگو
اندوهی سترک ساخت ، آری در ساعت ۸/۵ بعد از ظهر روز شنبه سوم
اردیبهشت ابرمردی چشم از جهان فرو بست که دنیایی را در سوك مرگ
خویش فرو برد ، پس بجاست اگر بگوییم :

بعد از تو خون چگونه نگریم جای اشک
مرگبی که داغ بر دل خونین ما نهاد

مرحوم وزیری انسانی بود بتمام معنی وارسته ، بزرگمردی بود
بپاکی فرشتگان آسمانی، مردی بود با تقوی، آدمی بود شریف و پاکنهاد،

فردی بود ثابت قدم و

بطوریکه در وصفش باید گفت :

« آنچه خوبان همه داشتند او به تنهایی داشت »

همچنین این نادره مرد روزگار ما برآستی که دوستدار علم و دانش و تشنه کسب معارف اسلامی بود و سخنوری توانا و خوش بیان محسوب میشد ، چنانکه در سراسر عمر پر خیر و برکتش همواره مشتاقان خود را با بیانی گرم و دلنشین مستفید و مستفیض مینمود .

فقید سعید در تأسیس مدارس اسلامی از هیچگونه کوششی فروگذاری نکرد ، با بیانی شیرین و جذاب ثروتمندان خیراندیش را تشویق میکرد ، در اینگونه مدارس سرمایه گذاری نمایند ، تا فرزندان مام میهن در آنها به تحصیل پردازند و وجودشان برای جامعه مفید و مشر ثمر قرار گیرد ، اغراق نیست اگر بگوئیم تاکنون از مدارس اسلامی رمضانی ، افشار ، و سایر مدارس مشابه آن دهها دکتر و مهندس و معلم تحویل اجتماع کنونی گردیده اند ، بطورکلی همت و پشتکار مثال زدنی (وزیری) او را در شمار مردان موفق روزگار قرار داده بود و الحق که شعر معروف سعدی که فرموده است :

رسد آدمی بجایی که بجز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکن آدمیت
در باره اش کاملاً صادق است چرا که او با اعمال و رفتار خداپسندانه اش به آنچنان مقام معنوی و بزرگی نائل گشت که کمتر کسی موفق به رسیدن بآن گردیده است .

دیگر اقدام نیکوکارانه و کسم نظیرش تلاش در احیاء و ابقاء بنای با عظمت مسجد جامع است که در سمت ریاست هیأت امناء مسجدی که رو بویرانی میرفت مرمت و تعمیر نمود و مانع از خرابی آن شد بطوریکه امروزه مسجد جامع بصورت یکی از زیباترین و باشکوهترین بناهای اسلامی درخشش فوق العاده چشم گیری دارد و نظیر هر بیننده ای را بخود معطوف میدارد .

همچنین ایجاد کتابخانه‌ی بسیار بزرگ ، مجهز و کم نظیر **وزیری** که با کوششهای مجدانه و فعالیتهای همه جانبه این شخصیت کم نظیر عالم اسلام بنیان گرفت از دیگر اقدامات مشعشعانه و خدمات صادقانه این عالم بزرگوار است .

(وزیری) علاوه بر کارهای عام المنفعه هرگاه که فرصتی مییافت شیفتگان اسلام و ارادتمندان خاندان عصمت و طهارت را با سخنان جذاب و پسر شور و حالش سیراب میکرد و از فیوضات خود همه را بهره‌مند میساخت .

بجاست که نام نامیش را برای همیشه گرامی داریم و پروان تابناکش درود فرستیم و در خاتمه از سعدی علیه الرحمه مددگیریم که فرموده است:

دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست
کز عقبش ذکر او زنده کند نسام را



لطف من و پیر و محمد ششم مداح نبی و آل احمد ششم
روزی که روم پای میزبانی محتاج شفاعت محمد ششم

« برای حسن ختام »

اشعاری که ناشر (لطف) در ماههای
اخیر بمناسبت ولادت با سعادت
مولای متقیان و امیر مؤمنان حضرت
علی بن ابیطالب (ع) و همچنین
میلااد مسعود دوازدهمین وصی خاتم
پیغمبران (ص) حضرت
حجة بن الحسن العسکری عجل.....
تعالی فرجه الشریف سروده است
درج میگردد

بمناسبت روز تولد باسعادت حضرت نیر اعظم اسداله الغالب علی بن ایبطالب سروده شده

ساقیا می ده که جشن سرور روی زمین است
می بریزو باده را کن تومهیها بهر عشرت
آنکه با انگشت سیاه دوتا کرد مره قیس
زوج زهرای بتول و پیشوای اهل ایمان
رونما اندر جلال خندق و بنگر که آنشه
گفت پیغمبر علی زد ضربتی در یوم خندق
یا برو اندر نبرد خیبر و بنگر که مرحب
آنکه در حین ولادت چشم نگشود و بگفتا
نام وی باشد علی و نام حق اعلا ولیکن
آن قوم نار و جنت حلیم را بنگر که روزی
آن یکی گوید ایا شاه ولایت گوشه ای گیر
این سخن را جمله بشنیدند از شخص پیمبر
قاسم از زاق مردم شافع روز جزا اوست
«لطف» دارد چشم امید از شهنشاهی که آنشه

عید مولود اسام مسا امیر المؤمنین است
چون ملائک هم ما اندرین عشرت یقین است
وصف او از قلع دشمن بین قتیل المشرکین است
صاحب تیغ دو پیکر حامی دین مبین است
قاتل آن کفر مطلق کز سران قوم کین است
که فزونتر از تمام طاعت روی زمین است
ضربت تیغ یداللهی چه او را برجبین است
چشم بکشایم بروی آنکه ختم المرءین است
نام او مشتق یقین از نام رب العالمین است
با چنین جاه و جلالت همنشین قوم کین است
جای پیغمبر مکان امتان غاصبین است
بارها فرمود بعد از من علیم جانشین است
رهنمای شیعیان و صاحب خلد برین است
یاور یوم نشور و هم انیس واپسین است

بمناسبت روز تولد نیر اعظم حضرت علی بن ابیطالب «و وقایع آن روز که اتفاق افتاد»

باده وحدت مرا ده تا شوم از آن خراب
فراطمه بنت اسد ای مادر شیر خدا
چونکه میلاد شهنشاه زمان آمد پدید
کی خدا آسان نما مولود مسعودم بمن
بود او اندر سخن گردید شق دیوار آن
شو درون کعبه تا آسان شود این وضع حمل
وارد کعبه چو شد آن بانوی اهل یقین
بوالعجب مریم بیرون شد زان مقام محترم
وحشتی دروی پدید آمد که سقف آنمکان
کین عجائب از کجا ومن در اینجا بهر چیست
ناگهان از هوش رفت و شد بحال دیگری
دور او گرد آمدند وز طرب خندان شدند
چون بحال آمد پدید از لطف رب العالمین
نور رویش جمله شهر مکه را روشن نمود
پشت احمد هادی شرع محمد شد پدید
مظهر اوصاف یزدان وارث علم نبی
«لطف» از نور ولایت ذره ای گشتش نصیب

زانکه از شرق ولایت سرزد اینک ماهتاب
مه زمولود تو از خجلت نهان شد در سحاب
مادر پرهیزکاران شد بمسجد با شتاب
تا شوم از رحمت بی منتهایت کامیاب
وز ملایک شد بلند آواز و کردندش خطاب
جلوه گر آید کنون آن رهنا چون در ناب
آن شکاف از حکم یزدان گشت اندر احتجاب
تا بیارد او مسیح آن رهبر عالیجناب
باز شد اندر شکاف و او بخود کرد این عتاب
زان قضایای الهی بودو رمزی بی حساب
که رسیدش چهار زن هریک بدی اندر نقاب
باز حال او دگرگون با کمال اضطراب
گوهری شد آشکارا همچو رخشان آفتاب
از وجودش بت پرستان تار و مار و دل کباب
دشمنان از یمن مولودش شدی در انقلاب
آنکه از فیض کمالش بهرور شد شیخ و شاب
هست امیدش شود بر درگه او انتخاب

بنام نامی و اسم گرامی حضرت خاتم الاوصیاء و بمناسبت روز تولد آنسرور سروده شده

تولد شد امام عصر و آمد حین آن باران
جهانی پریغیاء کرده زخود همچون خورتا بان
حکیمه ناظر آن بسد بصبح نیمه شعبان
برای عسکری آن رهبر دین حجت منان
تلاوت کن تو قدر و بین مقام حامی ایمان
به پنهانی کند یاری خرابیها کند عمران
بریزند اشک غم ازدوری او جملگی حیران
بدیدارش تو عید آور بما از رأفت واحسان
برون فرما غم دوری ایا ای خالق رحمان
الهی کن مهیا وصل آن شاهنشاه دوران

دو رحمت آشکارا شد قبال حضرت یزدان
وصی مصطفی ختم امامان زاده زهرا
بود ابن حسن مام جنابش حضرت نرجس
نشاط و خرم و شادی از این میلاد شد ظاهر
چو در تردید آمد خواهر او عسکری فرمود
بود میلاد مسعودی که گردد او نهان از چشم
شهنشاهی بود کز غیبت او عده مردم
خداوندا نما تعجیل در امر فرج از غیب
شده از بعد این غیبت دل ماها همه پر خون
بود ذکر فرج هر صبح و شب با چشم تر کارم

« الها » لطف کن وصل جنابش را بما نزدیک »

« بحق حرمت هشت و چهار و کامل قرآن »

لطفاً درست فرموده سپس مطالعه شود

صفحه	سطر	نادرست	درست
ج	۱۰	بترتیب سابقه	بترتیب و سابقه
ج	۱۲	با اقدام	باقدام
د	۱۷	مفارقة	مفارقة
و	۱۶	مصرف	مصرف
و	آخر	از او بیانات	از بیانات
ز	۷	نقوی	نقوی
ح	۳	تبلیغ	تبلیغ
ح	۶	حامیان تعمیر	حامیان و تعمیر
ح	۲۲	گرید	گردید
ط	۱۶	نیازی بشرح	نیازی بتشریح
ط	۲۰	کلیله	کلیله
م	۲۴	تلاش ناپذیر	تلاش
ق	۱۰	گوشه	گوشه‌ای
ق	۱۶	هوای ز لطف	هوای لطف
ق	۱۷	بودی ، در	بودی و در
ر	۱۲	خاطره	خاطره
ر	۱۳	سایه	سایه‌ایست
ر	۱۳	نقل	که نقل
ر	۱۳	ورد زبان ما مردم است	و هر دم ورد زبان ماست
ر	۱۷	بدر بود	بدر برد
ر	۱۷	قمری برد	قمری بود
ر	۲۲	و طریق	و در طریق
ش	۱۵	میخوانیم	میخوانیم
ت	۴	مقداری	مقدار

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱	۱۵	سیدعلی محمد ریاضی	سیده محمدعلی ریاضی ملک الشعراى
۱	۲۰	مشل	مشکل
۲	۶	با چه	با چه
۲	۱۹	شهر فصل	شهر فضل
۲	۱۹	شهریادی	شهریاری
۲	آخر	نوجه گر	نوحه گر
۳	۲	دانس	دانش
۳	۷	استادان	اوستادان
۳	۱۶	نا آمد	تا آمد
۳	۱۸	آدمم آندم	آمد آندم
۴	۲	امررز	امروز
۵	۴	مداح میبیدی	احمد ذاكران میبیدی
۶	۱۲	كسى	كس
۶	۱۹	از این	زین
۷	آخر	پخوبی	بخوبی
۸	۳	چو نامی	چو نامش
۸	۸	دیگر	دگر
۸	۸	خانمای	خانمان
۸	۱۱	که عاجز میشود قیمت گزارش	که باشد همچو بحر بیکراش
۸	۲۱	خسوت	خسوف
۸	۲۲	شدی در زیر	شدی زیر
۸	آخر	بناء	بنای
۸	آخر	بنیایان	بنیان
۹	۹	بارزر	بارور
۱۰	۴	بنال	منال
۱۱	۴	بمصدق اذامات عالم نداشت	اذامات عالم نه مصداق داشت

صفحہ	سطر	نادرست	درست
۱۱	۵	فقیر	فقیر
۱۲	۶	مردم نی و از	مردم و نی از
۱۲	۱۰	مشتان	مشتاق
۱۲	۲۰	برآن	بران
۱۳	۲	چغد	جغد
۱۳	۱۱	رین	دین
۱۳	۱۳	علوم	عموم
۱۳	۱۹	نمائید	نمائید
۱۵	۳	شاهدین	شاه دین
۱۵	۱۶	وفا اش	وفاش
۱۶	۷	بر مسجد	هر مسجد
۱۶	۹	نغر و و با	نغر و با
۱۶	۱۰	پیر ہم	پیر و ہم
۱۷	۲	زفت	رفت
۱۸	۱۰	الانہام	الانہار
۱۹	۲۰	مبین یاوری	مبین چہ یاوری
۲۰	۸	احمدی	احمد
۲۰	۱۵	بکند	نکند
۲۱	۴	محفوظ	محفوظ
۲۱	۵	سرو چمن	سرو و چمن
۲۲	۲	آنهاست	انتهاست
۲۲	۱۳	اینجنین	اینجنین
۲۲	۱۴	حقیقت	حقیقت
۲۲	۲۲	تا زبان	با زبان
۲۳	۸	جان و جان	جان و جانان

صفحه	سفلر	فادرست	درست
۲۳	۹	مرد	بود
۲۴	۲۱	شدگر	شد اگر
۲۵	۱۰	گذرد	طی شود
۲۵	۱۸	شتافت و در آنجا	شتافت در آنجا
۲۵	۲۲	بهر	بهر
۲۶	۱	تنها کتابخانه که از همتش بپا	معظم کتابخانه که از همتش بجاست
۲۹	۵	دوماشمش	در مائشمش
۲۹	۱۳	بینیم	بینیم
۳۰	۱۷	الاتام	الانام
۳۱	ماقبل آخر	روانگاه شد	روانگاهد
۳۲	۴	جه لذت	چه لذت
۳۳	۱۷	بکشای	بکشا
۳۳	۱۸	میمرد	میمیرد
۳۳	۱۹	نام یاد	نام او یاد
۳۴	۵	پیووسته	پیووسته
۳۴	۱۲	معد	محمد
۳۵	۶	نشستی که	نشستی تو که
۳۵	۹	تشکیل صلوة جمعه داده بجامع	تشکیل صلوة معظم جمعه که دادی
۳۵	۱۰	معظم	اعظم
۳۵	۱۵	کجرویا	کجرو ویا
۳۵	۱۶	بخود گفت	بگفتا
۳۵	۲۱	زده اند صف	شده در صف
۳۵	۲۴	هست حاج	هست وزمین حاج

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳۶	۱	اشعارات	اشعار
۳۶	۷	مبدهیم هرروز از دست سیدی والاتبار	داده ایم از دست نیکو سیدی والاتبار
۳۶	۱۰	سرعت حسن عمل از مردم این شهر رفت	سبقت از یاران خود بگرفت در حسن عمل
۳۶	۱۰	از فراق دوریت معزون خلق این دیار	وز طفیل همتش شد زنده نام این دیار
۳۶	۱۱	حزن باشند	حزن و انده
۳۶	۱۷	یاوراناش	یاوران
۳۶	۱۹	دادی اکنون جان اگر در	دست شست از زندگانی چون ندای
		نیمه شب با قلب پاک	حق شنید
۳۶	۱۹	لیک از در کلامت جانها کردی نثار	دروای کوی جانان کرد جان خود نثار
۳۷	۱	یکنا	یکتا
۳۷	۱۸	سال خورشیدی طلب کن پس	سال هجری را طلب کن پس بخوان
		بخوان تاریخ آن	با کسر ب
۳۷	۱۸	روح او گردید بهجنت همجوار مؤمنان	روح او بنگر بهجنت همجوار عالمان
۳۷	۱۹	۱۳۵۶	۱۳۹۷
۴۲	۱۲	درغ	در باغ
۴۲	۱۳	باوفا و با مهر	باوفا و مهر
۴۲	۱۳	جمردان اند	جان مردانند
۴۴	۲۳	که داری	که دارد
۴۵	۱۵	فروشنند مردم بی عقل حالا	فروشد آدم کم عقل حالا
۴۵	۱۷	روگردان	روی گردان
۴۵	۱۹	و یا مهر و جهاز ناچیز بودی	جهاز و مهر گر ناچیز بودی
۴۵	۱۹	جوان راکی ز عقد پرهیز بودی	ز وصلت را چه کس پرهیز بودی
۴۵	آخر	روان	زبان
۴۵	آخر	در این مقوله ها بهتر سرودی	در این مبحث بسی بهتر سرودی

صفحه	سطر	ناهرست	درست
۴۶	۱۴	پاکش	نازش
۴۸	۲۸	محبث دست آر جز این رهی نیست	محبث پیشه کن جز این رهی نیست
۵۰	۵	افتخار ، سرافرازی	افتخار و سرافرازی
۷۰	۷	جلال	جدال
۷۰	۱۱	بقین	یقین
۷۰	۱۲	تسمم	قسمم

(۷۸)

